

- ۲۶ کتاب زیر از سوی مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمی قم به صورت e-book تهیه شده و در فضای اینترنت برای دانلود قرار گرفته است. بنابراین حق نشر این نسخه در فضای مجازی آزاد می‌باشد.
- لیست ۲۶ کتاب ارائه شده:

۱- کلام جدید-۲- پلورالیزم دینی-۳- قانون اساسی و ضمانت‌های اجرای آن-۴- جوانان و روابط-۵- نهضت عاشورا-۶- جامعه علوی در نهج البلاغه-۷- جشن تکلیف-۸- پرسمان عصمت-۹- جوان و پرسش‌های اخلاقی-۱۰- آسیب‌شناسی مطبوعات ۱-۱۱- آسیب‌شناسی مطبوعات ۲-۱۲- آسیب‌شناسی مطبوعات ۳- ۱۳- ایمان و چالش‌های معاصر-۱۴- باطن و تاویل قرآن-۱۵- مجمع تشخیص مصلحت- ۱۶- ولایت فقیه-۱۷- قلمرو دین-۱۸- اسلام و توسعه-۱۹- دین و آزادی-۲۰- تساهل و تسامح- ۲۱- حجاب‌شناسی-۲۲- تفسیر علمی قرآن- ۲۳- دروس اخلاق قرآن-۲۴- جریان‌شناسی فکری معارضان قیام کربلا-۲۵- شرح چهل حدیث از حضرت مهدی (عج)-۲۶- دین و اقتصاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب: دین و اقتصاد

گفتوگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا مصباحی

تهیه کننده: مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه

ویراستاران: محمد جواد شریفی، حمیده انصاری

حروف چین و صفحه آرا: حسن یوسفی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۲

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۶۰۰۰ ریال

قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۶۶ تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷

شابک: ۷ - ۴۱ - ۶۹۱۸ - ۹۶۴

مراکز پخش:

قم: خ ارم، جنب پاساژ قدس، ساختمان ناشران، طبقه همکف،

پرسمان دینی،

تلفن: ۷۸۳۱۰۹۰ تلفکس: ۸۸۳۱۷۹۰

واحد ۹. مؤسسه ی فرهنگی دانش و اندیشه ی معاصر، تلفن:

۶۴۹۲۶۹۳

ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد

فهرست مطالب

۵.....	مقدمه
۱۳.....	رابطه ی دین و اقتصاد
۱۷.....	نظام اقتصادی در اسلام
۱۷.....	پرسش ها و پاسخ ها
۲۹.....	توسعه در اسلام
۴۴.....	مسائل بانک داری اسلامی

اقتصاد یکی از شاخه های علوم انسانی است که در یونان باستان با عنوان تدبیر منزل در حکمت عملی از آن بحث می شد و از قرن هجدهم میلادی در عرصه ی جدیدی قرار گرفت و مبانی و مکاتب خاصی یافت. اقتصاد اسلامی، در بستر جریان اعتراض به نظام های سرمایه داری و سوسیالیسم مطرح شد و محققان با اطلاع از پیش دانسته های پرشی، پاسخ هایی را از آیات و روایات استنباط کردند؛ البته در دوران آغازین اسلام، ابتدا فقه الاقتصاد و احکام اقتصادی اسلام شکل گرفت؛ سپس در دوران معاصر با تحقیقات اندیشه‌ورانی چون شهید صدر و شهید مطهری، نظام، مکتب، اصول، اهداف و اخلاق اقتصاد اسلامی تدوین شد و سال های اخیر، به نظریه پردازی و فرضیه سازی در عرصه ی علم اقتصاد سوق یافته است.

با توجه به روش درون و برون متون دینی، بشر می تواند و لازم است در عرصه ی اقتصاد، از دین انتظارات معقولی داشته باشد. این انتظارات در زمینه های مبانی فلسفی و مکتبی اقتصاد، اخلاق و حقوق اقتصادی و علم اقتصاد قابل بررسی است. حال با توضیح هر یک از مقوله ها روشن می گردد که رابطه ی دین با آنها چگونه است.

یک. فلسفه ی اقتصادی اسلام: مبانی فلسفی نظام اقتصادی اسلام، بر قضاای «هستی» مشتمل است که نوع نگرش اسلام را به خدا، جهان و انسان از زاویه ی مرتبط به اقتصاد و معیشت فرد و جامعه بیان می کند؛ برای نمونه می توان به روزی دهندگی خداوند متعال به همه ی موجودات و انسان ها و نامحدود بودن منابع طبیعی عالم طبیعت و اختیار انسان اشاره کرد.^[1] مسأله ی اصالت فرد و جامعه نیز به صورت بحث فلسفی، در شکل گیری اهداف و مبانی مکتبی نظام های اقتصادی مؤثر است. نظام سرمایه داری با تأکید بر اصالت فرد و فقدان حقیقتی به نام اجتماع، مالکیت خصوصی بدون حد و مرز و آزادی های مطلق اقتصادی را توجیه، و فقط در مواردی نادر، به محدودیت آن اقدام می کند. نظام اقتصادی سوسیالیسم با طرح اصالت جامعه، هرگونه مالکیت خصوصی و آزادی های اقتصادی را نفی کرده است؛ ولی نظام اقتصادی اسلام با توجه به بُعد فردی و اجتماعی انسان، اصالت فرد و جامعه را ترجیح داده و مالکیت خصوصی و دولتی و عمومی و آزادی های فردی در چارچوب منافع جامعه را امضا کرده است.

مسأله ی دیگر رابطه ی دنیا و آخرت است. نظام های اقتصادی دنیا (حتی با فرض پذیرش آخرت)، هرگونه ارتباط میان دنیا و آخرت و کردار دنیایی با سعادت و شقاوت آخرتی را نفی کرده اند؛ ولی اسلام، به رغم مخالفت شدید با رهبانیت و ترک دنیا، به آخرت نیز توجه کرده است. قرآن کریم می فرماید:

در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را طلب نما و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین در جست و جوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.^[2]

انتظار بشر از دین اسلام در عرصه ی مبانی فلسفی اقتصاد، انتظاری منطقی و معقول است؛ زیرا اسلام به پرسش های این زاویه ی اقتصادی، پاسخ مناسب داده است؛ به عبارت دیگر، مبانی فلسفی و جهان بینی حاکم بر نظام اقتصادی، اهداف و مبانی مکتبی آن را شکل می دهد. تمام نظام های اقتصادی دنیا اعم از سرمایه داری، سوسیالیستی و نظام اقتصادی اسلام، زائیده ی مبانی فلسفی و جهان شناختی است. اعتقاد به خداوند در جایگاه آفریدگار و پروردگار پیوسته ی جهان هستی، زیر بنای نظام اقتصاد دینی است؛ زیرا چنین خداوندی برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی و هدایت انسان ها، آموزه هایی را به وسیله ی پیامبران ارسال می کند. در مقابل، خداوند در جایگاه آفریدگار و ساعت ساز لاهوتی که پس از آفرینش جهان، هیچ گونه تدبیر و هدایتگری ندارد (مکتب دئیسم) زیربنای فکری و فلسفی نظام های اقتصادی سکولار است^[3] و روشن است که این دیدگاه نمی تواند مورد پذیرش اسلام باشد.

خداوند در قرآن می فرماید:

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی در خور او داده؛ سپس آن را هدایت فرموده است.^[4]

ما رسولان خود را با ادله ی روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند.^[5]

شایان ذکر است که این خداشناسی، به انسان شناسی وابستگی جدی دارد. اومانیسیم مدعی است که انسان ها بدون نیاز به آموزه های پیامبران، قدرت تدوین قوانین را دارند و سعادت و تکامل و هدایت خود را با روش های معمول معرفت به دست می آورند؛ در حالی که انسان شناسی اسلامی با ساحت شناسی انسان به نفس و بدن و نیازهای این دو ساحت و ناکافی دانستن عقل و تجربه در شناخت کامل آن دو، نیازمندی بشر به دین را در کنار تأیید عقل و تجربه می پذیرد.

دو. مکتب اقتصادی اسلام: این مکتب، شامل مبانی اقتصادی و اهداف اقتصادی اسلام است. اموری مانند مالیت و ارزش، آزادی فعالیت های اقتصادی و حدود آن، جایگاه دولت در اقتصاد و قواعد توزیع منابع طبیعی، ثروت و درآمد، در زمره ی «مبانی اقتصادی اسلام»، و عدالت اقتصادی، قدرت اقتصادی حکومت اسلامی، رشد، استقلال و خودکفایی، در شمار «اهداف اقتصادی اسلام قرار دارد.^[6] مقصود از اهداف اقتصاد اسلامی، مقاصدی است که اسلام آنها را در زمینه ی اقتصادی مطلوب می داند. این اهداف، نتیجه ی مبانی فلسفی نظام

اقتصادی است و عناصر نظام، برای رسیدن به آنها سازماندهی و تنظیم می شوند.^[7] مهم ترین این اهداف که از مطالعه ی آیات و روایات به دست می آید عبارت اند از: الف) عدالت اقتصادی که با چشم انداز رفاه عمومی و توازن اقتصادی (حدید، ۲۵؛ نساء، ۱۳۵؛ شوری، ۱۵؛ ممتحنه، ۸؛ حشر، ۷) و ایجاد زمینه ی فقرستیزی، (میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۳۸ - ۲۴۴۲) شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر، با چهار عنصر رفاه عمومی، تعدیل ثروت، امنیت، و جلوگیری از طغیان تأمین می شود.^[8]

ب) قدرت اقتصادی که با رویکرد رشد اقتصادی و استقلال اقتصادی (هود، ۶۱؛ نساء، ۱۴۱؛ آل عمران، ۱۳۹؛ نامه ی ۵۳ نهج البلاغه)؛ تحقق می یابد.

مبانی مکتبی نظام اقتصادی، به مجموعه ای از قضایای کلی دستوری (بایدها و نبایدها) گفته می شود که زیربنای احکام و حقوق اقتصادی بوده، از مبانی فلسفی و اهداف نظام اقتصادی استنباط می شوند و در تعیین اجزا و شیوه ی ارتباط عناصر نظام اقتصادی مؤثرند.^[9] مهم ترین مبانی مکتبی نظام اقتصادی اسلام عبارت اند از:

مالیت و ارزش: اسلام، چیزی را مال می داند که اولاً مورد رغبت عاقلان باشد؛ ثانیاً بتوان به آن دست یافت، و ثالثاً خاصیت و منفعتی داشته باشد.^[10] البته فاقد ضرر عقلایی نیز باشد؛ اعم از این که عقل در درک آن ضرر توانا باشد یا نباشد؛ بنابراین، شراب و خوک، فاقد مالیت شرعی هستند و اتلاف آنها باعث ضمان نمی شود.^[11] از نظر قرآن مال، امتحان الهی و وسیله و ابزار آدمی است.^[12]

مالکیت: اسلام، مالکیت را به حقیقی و اعتباری تقسیم می کند. مالکیت حقیقی، از آن خدا است: «له ما فی السموات و ما فی الارض».^[13] مالکیت اعتباری و قراردادی نیز از مالکیت حقیقی خداوند نشأت می گیرد. دین اسلام، سه نوع مالکیت اعتباری را مطرح می کند: الف) مالکیت خصوصی که اسباب آن عبارت اند از:

۱. اسباب مالکیت ابتدایی: که عبارت است از حیازت؛ و کار؛
۲. اسباب مالکیت انتقالی که عبارت است از اسباب ارادی (عقود و ایقاعات) و اسباب قهری. (ارث، ارتداد و نصاب خمس و زکات)

ب) مالکیت دولتی یا مقام امامت و حاکمیت اسلامی که عبارت اند از: ۱. فی ۶؛ ۲. انفال.

ج) مالکیت عمومی و مشاع که خود سه نوع است:

۱. مالکیت تمام مسلمانان، مانند اراضی مفتوحه عنوةً؛
۲. مالکیت گروهی از مسلمانان، مانند فقیران و مسکینان؛
۳. مالکیت تمام مردم، اعم از مسلمان و غیر مسلمان.

آزادی اقتصادی: از نظر اسلام، هر فردی به شرط رعایت قوانین و مقررات اسلامی می تواند در الگوها و رفتارهای اقتصادی فعالیت کند و این محدودیت به جهت اهداف و مبانی اقتصاد اسلامی و سعادت و کمال واقعی انسان شکل گرفته است.^[14] البته قوانین اسلام، به سه

دسته ی احکام و قوانین اولیّه، ثانویّه و حکومتی انشعاب می یابد؛ [15] بنابراین، اسلام هم به آزادی که عامل رشد اقتصادی و کرامت انسانی است، توجه دارد و هم حفظ مصالح عمومی را با رعایت قوانین اسلامی مورد عنایت قرار می دهد. [16]

دولت اسلامی: اقتصاد اسلامی نقش مهمّی را برای دولت و حکومت اسلامی قایل است؛ زیرا فقط برنامه ریزی کلان در نظام حکومتی اسلام می تواند تأمین کننده ی اهداف و ارزش های اقتصادی اسلام باشد؛ بنابراین باید در سیاست گذاری، برنامه ریزی، قانونگذاری، اجرای حدود و تعزیرات و گسترش منابع مالی بکوشد. [17] وظیفه ی خطیر دیگر دولت، توزیع و تخصیص عادلانه ی ثروت های طبیعی و غیر طبیعی و اموال به افراد و بخش های گوناگون جامعه است. این وظیفه با در اختیار داشتن منابع مالی چون خمس، زکات، انفال، اموال عمومی و ... دو چندان می شود.

عمده ی توجه نظام های سرمایه داری و سوسیالیستی، به توزیع پس از تولید، یعنی توزیع درآمد است؛ در حالی که اسلام، به توزیع پیش از تولید، یعنی توزیع منابع طبیعی نیز توجه دارد؛ هم چنین نیروی کار در نظام سرمایه داری در بخش تولید، اغلب از طریق دستمزد ثابت روزانه یا ماهانه، سهم خود را از درآمد دریافت می کند و صاحبان سرمایه ی نقدی، سهم خود را از بهره ی ثابت سالانه می گیرند. مقدار سهم نیروی کار، در بازار کار و مقدار سهم صاحبان سرمایه در بازار پول و سرمایه تعیین می شود؛ پس هر چه عرضه ی کار و پول در بازارها بیش تر باشد، نرخ دستمزد و بهره پایین تر خواهد بود و هر چه عرضه ی آنها کاهش یابد، نرخ دستمزد و بهره افزایش می یابد. حال با توجه به ضرورت اشتغال، صاحبان کار دستمزد کم تری از سهم واقعی دریافت می کنند و صاحبان سرمایه، به جهت عدم اضطراب، نرخ بهره ی بالایی دارند؛ برای مثال، مطابق آمار رسمی بانک مرکزی آلمان، تولید ناخالص ملی در فاصله ی زمانی ۱۹۷۰ - ۱۹۹۳ رشد ۴۳۰ درصدی، و در این مدت، حقوق و دستمزد، رشد ۳۱۰ درصدی، و درآمد ناشی از بهره، رشد بیش از ۱۰۰۰ درصدی داشته است. به این بیان که به طور مرتّب، سهم اکثریت نیروی کار به وسیله ی اقلیتی به نام صاحبان سرمایه بلعیده می شود. [18]

اسلام برای عادلانه شدن درآمدها، تدابیری چون گسترش روابط حقوقی کار از طریق عقود مشارکت، مضاربه، مزارعه، مساقات و تحریم ربا را اندیشیده است. روشن است که انتظار ما از اسلام در عرصه ی مکتب اقتصادی، اعمّ از مبانی و اهداف اقتصادی، منطقی و معقول است، و روش درون و برون متون دینی نیز مؤید این مطلب اند.

سه. نظام اقتصاد اسلامی: نظام در نظریه ی عمومی نظام ها، به مجموعه ای از اجزای به هم وابسته گفته می شود که در راه نیل به هدف های معینی با هم هماهنگی دارند. [19] این تعریف از نظام، به گونه ای عام است که نظام های تکوینی غیر رفتاری مانند نظام بدن، نظام های مصنوعی غیر رفتاری مانند نظام اتومبیل و نظام های رفتاری را که بر مبانی فلسفی

و مکتبی مبتنی است، در بر می گیرد و نظام اقتصادی، نوعی نظام رفتاری است و اجزای آن عبارت اند از رفتارهای ارادی انسان ها در سه حوزه ی تولید، توزیع و مصرف که به صورت منابع طبیعی و اموال شرکت کنندگان و الگوهای رفتاری شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر، نظام اقتصادی، مجموعه ای از الگوهای رفتاری است که شرکت کنندگان در نظام را به یک دیگر و به اموال و منابع پیوند می دهد و بر اساس مبانی مشخص در جهت اهداف معینی به صورت هماهنگ، سامان یافته است.^[20] نظام های گوناگون اقتصادی از مبانی فلسفی خاص استنتاج می شوند؛ برای نمونه، نظام سرمایه داری لیبرال که با انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ میلادی مطرح شد و در قرن های ۱۹ و ۲۰ به اوج خود رسید، بر اساس دئیسم یا خدا شناسی طبیعی، به طرد خدای مدبّر و شریعت ساز پرداخته، در عمل، اقتصاد منهای خدا را معرفی کردند و این مبانی فلسفی بر مکتب اقتصادی نیز اثر گذاشته و اهداف اقتصاد را به ارضای امیال انسان ها منحصر ساخته است و از آن رو که منافع افراد، دچار تضاد نمی شوند و به صورت گروهی تحقیق می یابند، نیازی به نظام سازی وجود ندارد و فقط علم باید به کشف آن بپردازد. این مکتب برای دخالت دولت، نقش بسیار اندکی قابل است و اجازه ی محدود کردن آزادی افراد را نمی دهد؛ ولی در اسلام، به جهت مخالفت ورزیدن با مبانی فلسفی نظام سرمایه داری و نقش خدا در ربوبیت تشریحی و هدایتگری، به بیان اهداف و مبانی اقتصاد اسلامی پرداخته و احکام و حقوق اقتصادی را بیان کرده و به رغم آزادی های فردی و اجتماعی و مالکیت خصوصی، به نقش دولت اسلامی در نظارت بر کالاها و قیمت ها معتقد است.^[21]

چهار. فقه و حقوق اقتصادی: مجموعه ی قوانین برخاسته از نظام و مکتب، و ساز و کار اقتصادی است که به جهت وابستگی به نظام و مکتب، حقوق ثابت، و به جهت ارتباط با ساز و کار اقتصادی، حقوق متغیّر ارائه می شود و جهت ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی اجتماعی، حیثیت الزام آوری دارد. این احکام به تکلیفیّه و وضعیّه و احکام اولی و ثانوی و حکومتی تقسیم پذیرند. قوانین فقهی و حقوقی در نظام اقتصادی اسلام، همگی برای تأمین مصالح جامعه اند؛ برای مثال، با طرح شرکت عقدی مضاربه، مزارعه، مساقات و جعله به جای نظام بهره، جامعه را به سمت کاهش هزینه های تولید، افزایش تولید و عرضه و سرمایه گذاری، اشتغال زایی، کاهش سطح عمومی قیمت ها، عادلانه تر شدن توزیع درآمد، ثبات بیش تر اقتصادی، بالا رفتن سطح عمومی رفاه، همراهی با عدل و قسط و جلوگیری از سلطه ی سرمایه داری در روابط اقتصادی و ارزش نهادن به نیروی انسانی سوق می دهد.^[22] پنج. اخلاق اقتصادی: اسلام در عرصه ی اقتصاد، نه تنها به مباحث حقوقی و فقهی پرداخته، بلکه به دستورهای اخلاقی جهت جلوگیری از تکاثر، احتکار، تورّم و فقر نیز سفارش کرده است؛ زیرا رفتارهای اخلاقی غیرمستقیم در رفتارهای اقتصادی اثر می گذارد.^[23]

ش. علم اقتصاد: این دانش در یونان باستان، بخشی از حکمت عملی تلقی می شد و در اصطلاح جدید به معنای علم ثروت، مطالعه ی چگونگی تنظیم تولید و مصرف، فعالیت فردی و اجتماعی برای رسیدن به رفاه مادی، علم رفاه، جست و جو و کشف قوانین حاکم بر اشتغال کامل در سطح جامعه به کار رفته است. تعاریف متعدد اقتصاد در جایگاه شاخه ای از علوم انسانی و اجتماعی به جهت تعدد مکاتب اقتصادی است و همین تکثر تعاریف، باعث شده تا عناوینی مانند ثروت، رفاه، رفتارهای فردی و گروهی اقتصادی، الگوهای رفتاری، تولید، مصرف و مبادله، موضوع اقتصاد دانسته شود. الگوهای رفتاری به صورت عنصری از عناصر اقتصادی با نگرش بایست گرایانه در مکتب و حقوق اقتصادی و با نگرش هست گرایانه در علم اقتصاد تجزیه و تحلیل می شود؛ یعنی پس از تحقق عناصر گوناگون نظام اقتصادی، روابط علی و معلولی میان رفتارها و پدیده های اقتصادی پدید می آید که علم اقتصاد به کشف آنها اقدام می کند. [24]

علم اقتصاد در دوران معاصر به دو رشته ی خرد و کلان تقسیم شده است. در اقتصاد خرد، فعالیت های تک تک واحدهای تشکیل دهنده ی نظام اقتصادی مانند خانواده و شرکت ها مطالعه می شود؛ ولی در اقتصاد کلان، نظام اقتصادی را به صورت جامع مطالعه می کنند. تفاوت علم اقتصاد با نظام اقتصادی در تفاوت هست ها و باید ها تبیین می شود. در نظام اقتصادی، رفتارها و فعالیت ها، آن گونه که باید باشد، سازماندهی می شود؛ ولی در علم اقتصاد، رفتارها و فعالیت های اقتصادی، آن گونه که هست، (درون نظام، تحقق یافته)، تجزیه و تحلیل می شود و رابطه ی علی و معلولی برقرار شده میان رفتارها و پدیده های اقتصادی را کشف می کند. [25]

با مراجعه به کتاب و سنت، به دست می آید که تبیین روابط کمی یا کیفی پدیده ها و رفتارهای اقتصادی، در حوزه ی انتظارات بشر از دین نمی گنجد؛ البته تفکر اسلامی در تفسیر این روابط می تواند تأثیرگذار باشد؛ ولی علم اقتصاد با عنصر عقل و تجربه و آمار و تکرارپذیری می تواند روابط میان رفتارهای اقتصادی را کشف کند. حال اگر نظام اقتصادی اسلام تحقق یافت و با کمک عقل و تجربه و آمار، روابط میان رفتارهای اقتصادی کشف، و آن روابط کشف شده با متافیزیک اسلامی تفسیر شد می توان علم اقتصاد اسلامی را نیز ادعا کرد و انتظار حداکثری از دین را در عرصه ی اقتصاد پذیرفت.

از مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که روش شناسی اقتصاد اسلامی در عرصه ی نظام سازی و کشف مکتب اقتصادی اسلام، روش استنباطی فقهی، و روش شناسی علم اقتصاد در عرصه ی کشف روابط بین پدیده ها و رفتارهای اقتصادی، تجربه و آمار و عقل است. در پایان از یک نکته ی مهم نباید غفلت کرد و آن این که موضوعات اقتصادی هر کشوری باید با نگاهی تجربی و آماری شناسایی شود و مسائلی چون: تثبیت یا تغییر ارزش پول، عرضه و تقاضا، تورم و بیکاری، تعیین بودجه، تخصیص، تثبیت کسر بودجه، کاهش و افزایش نرخ

رشد منابع اقتصادی، یارانه، تولید ناخالص ملی، سیاست های مالی و اقتصادی، با مطالعه ی دقیق اجتماعی هر کشوری تبیین می شود.
نوشتار حاضر در قالب گفتمان در مدرسه ی فیضیه، با حضور محقق و دانشمند توانا حضرت حجة الاسلام والمسلمین مصباحی برگزار گردیده است.
از تلاش ایشان در جهت پاسخ گویی به سؤالات و شبهات مطرح شده و تبیین مواضع اسلام در این زمینه تقدیر و تشکر می نمایم.
در پایان از همه ی کسانی که در آماده سازی این اثر تلاش نموده اند، خصوصاً حجة الاسلام والمسلمین سید محمد تقی علوی (مدیر گروه فقه) تقدیر و تشکر می نمایم.

عبدالحسین خسروپناه
جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های
فرهنگی حوزه علمیه

-
- [1]. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ۴۵.
[2]. سوره ی قصص، آیه ی ۷۷.
[3]. مجله ی اقتصادی، حسین نمازی، «تأثیر آموزه ی خداشناسی در شکل گیری اصول نظام اقتصاد اسلام و سرمایه داری».
[4]. سوره ی طه، آیه ی ۵۰.

- [5]. سوره ی حدید، آیه ی ۲۵.
- [6]. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ۳۱.
- [7]. سیدعباس موسویان: کلیات نظام اقتصادی در اسلام، ص ۱۲.
- [8]. سوره ی حشر، آیه ی ۷؛ سوره ی انفال، آیه ی ۴۱؛ سوره ی توبه، آیه ی ۶۰؛ سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۳؛ سوره ی علق، آیه ی ۶.
- [9]. سید عباس موسویان، پیشین، ص ۱۳.
- [10]. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۳۳.
- [11]. همان، ج ۳، ص ۵.
- [12]. سوره ی انفال، آیه ی ۲۸؛ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۶.
- [13]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.
- [14]. سیدمحمدباقر صدر، اقتصادنا، ص ۲۹۸.
- [15]. ر.ک: عبدالحسین خسروپناه، گفتمان مصلحت در پرتو شریعت و حکومت، ص ۷۵.
- [16]. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.
- [17]. همان، ص ۱۵۱.
- [18]. ر.ک: هلموت کرویتس، معضل پول، ص ۲۲۸.
- [19]. چارلز وست چر چمن، نظریه ی سیستم ها، ص ۲۶.
- [20]. سیدحسین میرمعزی، نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۷ - ۱۶ و نیز ر.ک: ژوزف لاژوژی، نظام های اقتصادی، ص ۱؛ سیدعباس موسویان: کلیات نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۱ - ۱۲.
- [21]. شارل ژید و شارل ژست، تاریخ عقاید اقتصادی، ج ۱، ص ۶۲ و ۱۲۵، و سیدحسین میرمعزی، نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۷ - ۱۸.
- [22]. سیدعباس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، ص ۹۶ و ۱۲۱.
- [23]. مرتضی مطهری، نظام اقتصادی در اسلام.
- [24]. به نمودار ذیل توجه فرمایید:
- [25]. سیدمحمدباقر صدر، اقتصادنا، ص ۲۸.

شهید مطهری در کتاب بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، بین دین و اقتصاد دو رابطه ذکر می کند که یک رابطه، مستقیم و دیگری غیرمستقیم است.

اولین رابطه ی مستقیم، بین اخلاق و اقتصاد است. دین پشتیبان نوعی از اخلاق، و مروج نوعی فضایل و مکارم اخلاقی است؛ لکن رذایل اخلاقی را نهی می کند؛ بنابراین، اخلاق با طرح و حمایت مستقیم دین، روی اقتصاد اثر می گذارد. اگر جامعه ای برای فضایل اخلاقی ارزش قایل باشد، و این فضایل در فکر و ذهن و رفتار مردم رسوخ کند، طبعاً اقتصاد آن جامعه وضع خاصی پیدا می کند؛ مثلاً تولید کالاهای ضروری و مورد نیاز عموم، در حد نیاز مردم و توزیع درآمد عادلانه خواهد بود.

بعضی از اقتصاددانان لیبرال، خصوصاً آقای آدام اسمیت، قایل اند که ارزش های اخلاقی با اهداف، فعالیت ها و رفتارهای اقتصادی سازگاری کامل ندارد؛ لازمه ی دست یافتن به حداکثر سود، داشتن حرص و طمع، فزون خواهی و کنار نهادن انصاف و جوان مردی است. یکی از اقتصاددانان فیزیوکرات (برناندو ماندویل) در مورد دیدگاه هایی که تحت عنوان اقتصاد طبیعی مطرح می شد، شعری سروده، و در آن شعر، به توصیف کندوی زنبور عسل پرداخته است. همان طور که می دانید، در هر کندو، یک ملکه و چند زنبور نر (حدود ده تا) و هزاران زنبور ماده وجود دارد؛ زنبورهای ماده به عنوان کارگر، مسؤولیت مکیدن شیره ی گل ها و تبدیل آن به عسل و نیز جمع آوری در کندو می باشند، ولی زنبورهای ملکه و نر، در طول سال در کندو می مانند و تنها شغل زنبورهای نر این است که زنبور ملکه را که سالی یک بار پرواز می کند و اوج می گیرد، همراهی می کنند. از میان زنبوران نر، هر کدام که بتواند بیش تر اوج بگیرد و با ملکه همراه شود، توفیق جفت گیری با ملکه را پیدا می کند، و با تخم ریزی زنبور ملکه، زنبورهای کارگر به وجود می آیند.

ماندویل می گوید:

کسانی که در این کندو حکومت می کنند، افرادی دغل و کثیف اند اگر این نظم طبیعی کندو با کنار گذاشتن دغلی و بخور و بخواب زنبوران نر و ملکه تغییر کند، این جنب و جوشی که - توسط زنبورهای ماده - در کندو وجود دارد از بین می رود؛ زیرا با رفتن ملکه و زنبوران نر به صحرا، اقتدار آنها شکسته خواهد شد، و وقتی این اقتدار شکسته شود، دیگر زنبوران کارگر حرف شنوی و فرمان بری نخواهند داشت و در نهایت، منجر به کاهش محصول کندو خواهد شد.

ایشان نتیجه می گیرد که دغلی و خوی زشت حاکمان کندو، موجب رونق کندو شده است. آدام اسمیت وقتی این سخن را از ماندویل نقل می کند، می نویسد:

من نمی دانم چرا ایشان کاری را که موجب نظم و انضباط می شود، دغلكاری نامیده و آن را كثیف تلقی کرده است؛ در صورتی كه این كار كثیفی نیست و روش صحیحی است. آدام اسمیت، به عنوان پدر اقتصاد كلاسیك، معتقد است كه این نظم طبیعی نباید به هم بخورد. اگر در دوره ای، مالكان زمین ها وجود داشتند، كار زنبور ملكه و زنبوران نر را انجام می دادند و اگر در دوره ای صاحبان سرمایه وجود دارند و اقتدار اقتصادی جامعه در دست آنهاست، موجب می شود كه كارگران كار خود را به خوبی انجام دهند. سپس نتیجه می گیرد كه این نظم را نباید به هم زد؛ زیرا اگر این نظم به هم خورد، رونق اقتصاد از بین می رود؛ بنابراین، باید این نظم طبیعی را حفظ كرد و افراد را در پی جویی منافع خود آزاد گذاشت. پس بگذار عبور كند و آزاد باشد؛ یعنی اگر كالایی از این شهر خارج می شود، مانع آن نشویم و اگر كالایی خواست وارد شود، اجازه ی ورود به آن بدهیم؛ هم چنین اگر کسی می خواهد وارد شغلی شود یا از آن خارج گردد، او را آزاد بگذاریم. ایشان می گوید: وقتی سرمایه ی سرمایه دار افزایش یافت فقرا نیز از کنار آن بهره مند خواهند شد. این يك تفكر لیبرالی است و اخلاق در این تفكر، موقعیتی ناسازگار با رشد و توسعه پیدا كرد. دفاع از اخلاق یعنی سرمایه دار از برج عاج خودش پایین بیاید و كم تر مصرف كند. چنان كه وقتی پیروان حضرت موسی (علیه السلام) ثروت قارون را دیدند، به او جملاتی اخلاقی گفتند. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)^[1]؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم كرد، ما آن قدر از گنج ها به او دادیم كه كليدهای آنها را مردان نیرومند حمل می كردند. هنگامی كه قوم وی به او گفتند: به این ثروت فراوان سرمست نشو كه خداوند سرمستان را دوست ندارد، و با آن، آخرت را طلب كن و به نیازمندان احسان كن و با ثروت خود در زمین فساد مكن كه خداوند فساد كنندگان را دوست نمی دارد.

بر اساس دیدگاه اقتصاد كلاسیك، باید این اخلاقیات را کنار بگذارید؛ زیرا با رشد اقتصادی هم خوانی ندارد، بلکه باید اخلاقی كه موجب رشد است پدید آید و آن، فزون خواهی است.

اگر در جامعه ای افراد افزون طلب نباشند، افراد آن جامعه به طور جدی كار نمی كنند. سرمایه دار، دنبال حداكثر سود است، وقتی شما به او اجازه ندهید كه به سود حداكثر برسد، او نیز سرمایه گذاری نمی كند؛ در نتیجه كارگران بی كار می مانند و محصول زیاد وارد بازار نمی شود و نیز قیمت ها افزایش می یابد. پس بگذارید آن سرمایه دار كار خود را انجام دهد؛ حتی به او احترام بگذارید. امروزه نیز از این ززمه ها شنیده می شود؛ البته در اسلام

سرمایه داشتن و سرمایه گذاری کردن ذاتاً محکوم نیست، بلکه آنچه که محکوم است و امام(قدس سره) نیز روی آن تأکید داشتند، وجود سرمایه داران بی درد است که اصلاً به مردم نیازمند و ارزش های اخلاقی توجه ندارند و منافع خود را در ایجاد رابطه با غرب می بینند، و چون اکثر افراد ضعیف اند و منافع آنها تأمین نمی شود، پول خود را از کشور خارج کرده و در بانک های غربی سرمایه گذاری می کنند.

رابطه ی دیگر اقتصاد با دین، از طریق فقه است؛ مثلاً وضع حقوقی بسیاری از مسائل اقتصادی در فقه بیان شده است. کتاب مکاسب که در حوزه تدریس می شود، کتاب اقتصاد نیست؛ بلکه کتابی فقهی است که حکم شرع را درباره ی اعمال و رفتارهای اقتصادی مردم بیان می کند؛ و این غیر از علم اقتصاد است؛ یعنی فقه، حکم شرعی معامله را، که یک کار اقتصادی است، بیان می کند؛ مثل حکم شرعی مزارعه، مضاربه، مساقات و... فقه چارچوبه ی حقوقی رفتارهای اقتصادی صحیح و ناصحیح را بیان می کند و این رابطه ای است که بین دین و اقتصاد وجود دارد.

سومین رابطه ی دین و اقتصاد، رابطه ی اعتقادات، افکار و اندیشه های دینی در اقتصاد و رفتارهای اقتصادی جامعه است. این غیر از مسئله ی اخلاق است. اعتقاد به خدا و معاد و مالکیت اصلی خداوند بر بشر و اموال در دست او، و اعتقاد به حساب و کتاب قیامت، در رفتارهای اقتصادی مؤمنان مؤثر است. اقتصاد سرمایه داری، مبتنی بر اومانسیم (انسان محوری) است؛ یعنی انسان را جای خدا نشانده است؛ نه این که ضرورتاً این اقتصاد قایل به عدم وجود خدا باشد، بلکه این تفکر معتقد است خدایی که این جهان را خلق کرده، دیگر کاری به این جهان ندارد و می گوید: (ید الله مغلوله)؛ دست خدا بسته است و همه ی کارها در دست انسان هاست.

اومانسیم قایل است که خداوند این جهان را آفریده و اداره می کند، ولی برای انسان ها امر و نهی ندارد. در فلسفه ی غرب به این اعتقاد دئیسیم می گویند؛ یعنی عدم اعتماد به ربوبیت خداوند. خدا هست، خالق هم هست؛ ولی جهان را آفرید و تلنگری به آن زد و جهان به چرخش افتاد؛ دیگر نیازی به کنترل او نیست؛ چرا که این جهان اتوماتیکوار در حال گردش است؛ بنابراین، جهان در ادامه ی حرکت خود نیاز به خدا ندارد، و این به معنای عدم ربوبیت خداوند است. اثر این اعتقاد این است که در زندگی هر چه می خواهید انجام دهید. قارون در پاسخ به ارشادات پیروان حضرت موسی(علیه السلام) گفت:

(إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي)^[2]؛ من این ثروت ها را با علم خود به دست آورده ام.

یعنی حال که با علم خود به آن رسیدم، خودم می دانم که با آنها چه کنم؛ و این نفی کامل ربوبیت خداوند است. لیبرالسیم مبتنی بر دئیسیم است.

پس اعتقاد به خداوند در چگونگی وضع اقتصادی تأثیر دارد؛ زیرا ما مسلمانان در چارچوبه ی دستورهای الهی حرکت می کنیم.

خلاصه این که، بین اقتصاد و دین سه رابطه وجود دارد:

۱. رابطه ی اقتصاد و اخلاق دینی;

۲. رابطه ی اقتصاد و فقه;

۳. رابطه ی اقتصاد و اعتقادات کلامی.

[1]. سوره ی قصص، آیه ی ۷۶ - ۷۷.

[2]. سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

آیا اسلام نیز مانند تفکر لیبرال و یا سوسیالیسم، یک نظام اقتصادی دارد؟
بله همان گونه که نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیسم در سطح جهان وجود دارد، نظام اقتصادی اسلامی نیز وجود دارد. نظام اقتصاد اسلامی، مجموعه ای از ارکان، مبانی و اهداف و هم چنین ساز و کارهایی است که این ها را به هم مرتبط می کند.
شاید بتوان گفت که شهید صدر در کتاب اقتصادنا با بیان اهداف و ارکان اقتصاد اسلامی، مثل مالکیت مزدوج، شامل مالکیت خصوصی، دولتی و عمومی و... هم چنین بیان رکن عدالت اجتماعی در توزیع درآمد، امکانات و فرصت ها، نیز بیان رکن آزادی اقتصادی در قلمرو محدود، در پی ارائه ی یک نظام اقتصادی بوده اند.
البته این نظام، لایه لای مطالب کتاب ها و نصوص دین از قرآن و سنت آمده است و به دست آوردن آن احتیاج به تلاش فراوان دارد؛ و بعضی از اندیشمندان مسلمان در این زمینه کار کرده اند و جا دارد که کار بیش تری نیز بشود. البته می توان گفت که این نظام، در حالی که ارکان ثابتی دارد، با توجه به تغییر و تحولات جامعه، تغییرات جزئی نیز پیدا می شود که آن را با شرایط سازگار می سازد و در نتیجه، نهادهایی منقرض و نهادهای دیگری جای گزین آنها می گردند.

علم اقتصاد را تعریف کنید؟ آیا در اسلام رابطه ی خاصی بین علم اقتصاد و نظام اقتصاد وجود دارد؟

علم اقتصاد دانشی است که پدیده های اقتصادی را توصیف و تبیین، و روابط بین آنها را آن چنان که هست بیان، و وضع آینده ی آنها را پیش بینی می کند؛ مثلاً وقتی شما برای خرید دو کیلو پرتقال به بازار می روید و مشاهده می کنید که قیمت پرتقال افزایش یافته و پولتان کفایت نمی کند، یک کیلو می خرید. این یک رفتار است. اگر عکس این رفتار اتفاق افتاد، یعنی قیمت پرتقال کاهش یافت، سه کیلو می خرید. پس تقاضای شما بر اساس قیمت کالا شکل می گیرد. شما این رابطه را به عنوان یک عامل اقتصادی به وجود آورده اید.

علم اقتصاد، این رفتار شما را توصیف می کند؛ می گوید تقاضای پرتقال از ناحیه ی تقاضا کننده به بازار آمد؛ تولید کننده نیز کالای خود را به بازار عرضه کرد؛ لذا قیمت روی هر دو پدیده اثر می گذارد. اگر قیمت بالاتر رود و تقاضا ثابت بماند، تولید و عرضه افزایش و اگر قیمت کاهش یابد و تقاضا ثابت بماند، تولید هم کاهش پیدا می کند. علم اقتصاد در این جا

رابطه‌ی بین عرضه و تقاضا را به صورت یک قانون و رابطه‌ی سببی و مسببی متقابل بیان می‌کند.

علم اقتصاد، شناخت پدیده‌ها و وقایع اقتصادی، مانند بی‌کاری، رکود، کاهش و افزایش قیمت‌ها و کاهش و افزایش سود کارخانه‌ها را به عهده دارد هم‌چنین علم اقتصاد، پیش‌بینی می‌کند که مثلاً با توجه به وضع اقتصادی، قیمت‌ها و یا بی‌کاری و رکود در آینده‌ی معین، افزایش یا کاهش می‌یابد.

در علم اقتصاد با توجه به اثرپذیری آن از نظام اقتصادی، روابط تغییر می‌کند؛ چون علم اقتصاد شاخه‌ای از علوم انسانی و اجتماعی است، از شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز اثر می‌پذیرد؛ برخلاف روابط علوم طبیعی که چنین نیست؛ مثلاً در علوم طبیعی، آب در دمای صد درجه به جوش می‌آید، چه مردم جامعه مسلمان باشند و چه یهودی و...

اما رابطه‌ی اقتصاد با نظام اجتماعی و اقتصادی، مثل رابطه‌ی فیزیک و شیمی با دین نیست؛ بلکه روابط اقتصادی بین مردم، متأثر از باورها، عقاید و اخلاقیات آنهاست؛ یعنی عقاید و اخلاقیات مردم، رفتار تولیدی آنها را شکل و جهت می‌دهد؛ مثلاً چه چیز تولید کنند؟ چگونه تولید کنند؟ آیا کالاهای لوکس را تولید کنند، یا کالاهای مورد نیاز عامه مردم را؟

بنابراین، علم اقتصاد، کاملاً از پدیده‌ها، رفتارها و روابط اقتصادی جامعه اثر می‌پذیرد. رفتارها و روابط اقتصادی نیز تحت تأثیر هنجارها و ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی جامعه شکل می‌گیرند. جامعه‌ای که اعتقاد به خداوند و اخلاق و معاد ندارد، یک نوع رفتار اقتصادی دارد و جامعه‌ای که به این مسائل اعتقاد و باور دارد، رفتار اقتصادی دیگری دارد. وقتی رفتارهای اقتصادی، این دو جامعه متفاوت شد، طبعاً، علم اقتصاد آنچه را که از رفتارها و روابط اقتصادی جامعه محقق شده مورد مطالعه قرار می‌دهد. این رویدادهای اقتصادی در یک بستر ارزشی و اعتقادی شکل می‌گیرند؛ یعنی باورها و اعتقادات جامعه، بستری را برای پیدایش پدیده‌های علم اقتصاد فراهم می‌کنند؛ آن‌گاه، علم اقتصاد پدیده‌هایی را که دارای صبغه و رنگ خاص اند و تحت تأثیر ارزش‌های جامعه قرار گرفته‌اند، موضوع مطالعه‌ی خود قرار می‌دهد.

آیا بین ماهیت و روش اقتصاد اسلامی، در جامعه‌ی اسلامی، با ماهیت و روش اقتصاد غیراسلامی در جامعه‌ی غیراسلامی تفاوت وجود دارد، یا در نتایج؟

روش‌های مطالعه و تحقیق دو جامعه فرقی باهم ندارند؛ بلکه فروض رفتاری مردم و قانون‌ها و نتایجی که اقتصاددانان از رفتار و پدیده‌های این دو جامعه استنتاج می‌کنند، در سه جهت باهم تفاوت و در یک جهت اشتراک دارند؛ فرقی‌های آنها عبارت‌اند از:

۱. در مبانی و اصول اندیشه‌ی مردم؛

۲. جامعه رفتار آنها را شکل می‌دهد؛ مانند اقتصاد اسلامی و اقتصاد لیبرال؛

۳. فروض رفتاری آنها از مبانی و اصول فکری آنها سرچشمه می گیرد؛ مثلاً این که می گوئیم انسان اقتصادی در هر شرایطی در پی حداکثر نفع شخصی خویش است، با فرض یک انسان مسلمان متعهد سازگار نیست؛ چراکه حداکثر کردن نفع، برای او در یک چارچوب ارزشی معنا دارد.

پس فرق سوم در نتایج است؛ یعنی نتایج مبانی و رفتارهای دو جامعه تا حدودی متفاوت اند؛ مثلاً قانون عرضه و تقاضا که به تولید جهت می دهد، به گونه ای که در اقتصاد سرمایه داری حاکم است و به رفتارها جهت می دهد، در اقتصاد اسلامی حاکم نیست؛ بلکه عرضه و تقاضا در اقتصاد اسلامی در یک چارچوب دیگری شکل می گیرد. اما وجه توافق دو اقتصاد، روش استنباط نظریه ی اقتصادی است که بین اقتصاد غربی و اقتصاد اسلامی واحد است.

ممکن است اهداف اقتصادی در سطح خرد و کلان متفاوت باشند. در سطح خرد، در نظام سرمایه داری، افراد به دنبال حداکثر کردن رفاه مادی خود، و در سطح کلان، به ویژه وقتی پای دولت و سیاست های اقتصادی او به میان می آید، اهداف اقتصادی خاصی را دنبال می کنند. از نظر اسلام این اهداف تا چه اندازه پذیرفته شده است و آیا در اسلام اهدافی غیر از این ها در فعالیت های اقتصادی معرفی شده اند؟ اهداف میانی و یا اهداف غایی که گاهی در اقتصاد اسلامی مطرح می شود، چگونه است؟

آنچه که در اقتصاد سرمایه داری، مطرح می باشد حداکثر کردن نفع مادی و رضایت خاطر ناشی از مصرف کالاها است. در اقتصاد اسلام و در دیدگاه یک انسان مسلمان، نفع مرکب از نفع مادی و نفع معنوی است که شامل منافع اخروی و اخلاقی نیز می شود. انسان مسلمان، معتقد به خدا و قیامت است و این که هر چه را در این دنیا انجام دهد، خداوند در آخرت از او بازخواست خواهد کرد و آنچه که در این دنیا سرمایه گذاری کند، در آخرت نتیجه ی آن را می بیند؛ چنان چه قرآن می فرماید:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) [1]

و نیز می فرماید:

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍ) [2]

و نیز در جای دیگر می فرماید:

(مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) [3]

این ها نشان می دهد که دیدگاه این انسان، محدود به دنیا نیست؛ بنابراین، منافع او به منافع دنیوی منحصر نمی شود، پس باید ترکیبی از نفع مادی و نفع معنوی که شامل اخروی هم می شود، مدنظر انسان مسلمان باشد و تا جایی که ضروریات زندگی مدنظر باشد، انسان به

دنبال نفع شخصی خود خواهد بود تا آن ضروریات را تأمین کند؛ از ضروریات زندگی که فراتر رفت، به منافع دیگران نیز توجه می کند.

شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد:

(قال رجل لابی عبدالله (علیه السلام) و الله انا لنتطلب الدنيا و نحبُّ ان نؤتاها فقال ۷ تحبُّ ان تصنع بها ماذا؟ قال أعودبها علی نفسی و عیالی و أصل بها و أتصدق بها و أحجّ و أعتمر. فقال (علیه السلام): لیس هذا طلب الدنيا، هذا طلب الاخرة؛ ما دنیا را دوست داریم و علاقه مندیم که دنیا به ما داده شود. حضرت فرمود: برای چه دنیا را دوست می داری؟ عرض کرد: من می خواهم دنیا را به دست آورم تا آبرو و عزتم را حفظ، زندگی خود را تأمین، و با شرافت و احترام زندگی کنم؛ برای این که بتوانم به همسایه ام و به بستگان نیازمندم کمک کنم.

حضرت فرمود: این که انسان در پی کار رفته و زندگی خود را تأمین کند و به فکر دیگران هم باشد، الگوی رفتاری یک انسان مسلمان است؛ این طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است.

کار کردن، رنج بردن و سرمایه گذاری کردن، مطلوب است؛ اما انسان باید هم خودش را تأمین کند و هم به نیازمندان توجه نماید؛ پس در این جا هدف، حداکثر کردن نفع شخصی نیست. این یک نمونه تفاوت طرز رفتار بین دو سیستم است. طبعاً اگر بخواهیم به این مقوله بپردازیم، می توان اهداف بسیار زیادی را برشمرد.

امام صادق (علیه السلام) با معلی بن خنیس در کوجه های مدینه رو به رو شدند، دیدند که او به حالت انتظار ایستاده است. حضرت فرمود: چرا این جا ایستادی و دنبال کارت نرفتی؟ عرض کرد: «أنتظرُ امرأً» انتظار مسئله ای را می کشم. (ظاهراً انتظار مرگ حاکم مدینه را می کشیده است.) حضرت فرمود:

«أعدُّ الی عزِّک، أعدُّ الی عزِّک»؛ برو سوی عزتت. مرحوم صدوق می نویسد: «یعنی السوق»؛ یعنی برو طرف بازار و کار خودت و دنبال این که چه خبر می شود نباش. در این جا کار کردن مایه ی عزت معرفی شده است.

شخصی آمد خدمت امام صادق (علیه السلام) حضرت به او فرمود: «ماذا تصنع؟» چه شغلی داری؟ عرض کرد: «ما أصنعُ اليومَ شیئاً»؛ اکنون شغلی ندارم. حضرت فرمود: چرا؟ عرض کرد آن قدر دارم که تا آخر عمر بخورم و زندگی کنم. حضرت فرمود: «لا تفعل هذا، هذا من عمل الشیطان»^[4]؛ چنین نکن، این از اعمال شیطان است.

در جایی دیگر می فرماید:

ترك التجارة یدهب بالعقل؛^[5] ترك شغل، عقل شما را می برد. شاید بدین خاطر باشد که عقل در داد و ستد و این که چه کالاهایی بدهد و چه بگیرد و با چه کسی معامله کند و با چه کسی معامله نکند و... رشد می کند. پس یکی از نتایج کار اقتصادی، باقی ماندن عقل و خرد

و حفظ عزت انسان می باشد. در اسلام اهداف زیادی می تواند ملاک باشد، ولی در اقتصاد لیبرال، تنها انگیزه ی کار انباشتن ثروت شخصی است.

فاصله ی وضعیت اقتصادی فعلی ما با اقتصاد مقصود اسلام چه قدر است. مواردی مثل بانک داری و یا اوراق مشارکت که سود قطعی در آنها وجود دارد و برگ های مثل ارمغان بهزیستی، پنتاگونا و... چگونه با ضوابط اسلامی سازگاری دارد؟

در نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی برگرفته از مبانی دینی و فقهی است، و در ترسیم خطوط اصلی نظام اقتصاد اسلامی از قانون برخورداریم؛ اما در مقام عمل، فاصله ی زیادی با اقتصاد اسلامی گرفته ایم. ابتدا به پاره ای از نشانه های این فاصله و سپس به پاره ای از علل و عوامل این مسئله اشاره می نماییم؛ اما نشانه ها:

۱. ربا در جامعه ی ما ریشه کن نشده است؛ بلکه احیاناً رشد هم کرده است. بنده روزی جهت خرید کالایی به بازار رفته بودم؛ قیمت آن کالا را پرسیدم و سپس گفتم: یک چک دو ماهه می دهم. فروشنده گفت سه درصد به آن اضافه می شود. پرسیدم: چرا؟ گفت: همان طور که بانک ها اضافه می کنند ما نیز اضافه می کنیم. اگر حلال است، برای من نیز حلال است و اگر حرام است، بگذارید کار من هم مثل آنها باشد. حال آن که این کار ربا است، ولی نهادینه شده است.

یک نشان آن اوراق مشارکت است. امروز سیمای جمهوری اسلامی اعلام می کند که دولت از فردا اوراق مشارکت توزیع می کند (با رقم بسیار بالایی) و سالانه نوزده درصد سود تضمین شده می پردازد. باید پرسید اگر اوراق مشارکت است، سود تضمین شده چه معنا دارد؟ مشارکت یعنی اگر فعالیت اقتصادی سود داشت، شریک نیز سود می برد و اگر شرکت زیان داشت، شریک هم زیان می کند. شهید صدر (رحمه الله) این مطلب را در کتاب اقتصادنا مورد بحث قرار داده است. روایاتی نیز در این باره وجود دارد که فرق سود مجاز و غیرمجاز را بیان کرده است، و سود مجاز، سود مضمون (تضمین شده) نیست. در مضاربه و شرکت، اگر سود تضمین شود، مضاربه و مشارکت تبدیل به قرض می شود و نفع به دست آمده از آن، ربا است. البته بعضی ها در این جا کلاه شرعی می گذارند؛ حال آن که کلاه سر شرع نمی رود؛ بلکه سر کسانی می رود که می خواهند با بازی خود پولی کسب کنند. در دنیا اوراق سهام وجود دارد، این اوراق حتی یک درصد هم بهره ندارد؛ بلکه سود آن وابسته به وضع کارخانه و شرکتی است که اوراق را منتشر کرده است. اگر سود کند ارزش اوراق سهام آن بالا می رود و اگر ضرر کند، ارزش آن پایین می آید. به یکی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی عرض کردم از اول انقلاب تا به حال، به حساب این که اوراق قرضه نیازمند به بهره و ربا است از آنها استفاده نکرده ایم، لطفاً بفرمایید که فرق بین اوراق قرضه و مشارکت در چیست؟ ایشان گفت: سود نوزده درصد در اوراق مشارکت، علی الحساب است. گفتیم: علاوه

بر سود علی الحساب، بعداً ما به التفاوتی پرداخت می شود یا خیر؟ تجربه ی بانک داری ما نشان داده که مابه التفاوتی پرداخت نمی شود؛ بنابراین، یکی از چیزهایی که باید حذف می شد، بهره و ربا بود. بعضی ها الان سخن حدود دویست سال قبل مسیحی ها را تکرار می کنند که فرق بین ربا و بهره در این است که اگر نرخ بهره ی پول سنگین باشد، رباست و اگر دو درصد و چهار درصد باشد، اشکال شرعی ندارد و فقط بهره محسوب می شود. حال آن که اگر برای وام نیم درصد قرار داده شود ربا و حرام است.

۲. یکی دیگر از نشانه ها، وجود شکاف فقر و غناست؛ گرچه وضعیت عامه ی مردم در مقایسه با قبل از انقلاب، بهبود نسبی پیدا کرده است. البته بعضی ها این نظر را قبول ندارند، ولی بر اساس آمار و اطلاعات می توان آن را اثبات کرد. یک نمود آن در جهیزیه ی خانواده های ضعیف به چشم می خورد؛ قبل از انقلاب اسلامی، توان خرید بسیاری از اقلامی که امروزه به عنوان جهیزیه می دهند، وجود نداشت؛ هم چنین مقدار گوشت و میوه و برنج مصرفی خانوار و... فرق کرده و امروزه بهتر شده؛ اما شکاف فقر و غنا دوباره افزایش یافته است؛ خصوصاً طی سال های بعد از جنگ افرادی که در دهه ی قبل جزء سرمایه داران نبودند سرمایه دار شدند، و در مقابل، فقرایی هستند که با فقر دست و پنجه نرم می کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از حکومت عثمان و به هنگام رهبری جامعه فرمودند:

به هر سوی بنگر و ببین آیا این طور نیست که مردم دو دسته شده اند: فقرایی که با فقر دست و پنجه نرم می کنند و دسته ی دیگر که مال خداوند را سرمایه ی خود شمرده اند. امروزه این شکاف به صورت آشکار پدید آمده است.

۳. نشانه ی دیگر فاصله با اقتصاد اسلامی وضعیت داد و ستد در بازار است. امروزه بازار بیش از گذشته تحت تأثیر فرهنگ اقتصادی غرب قرار گرفته است. مثال بارز آن، پی جویی حداکثر کردن سود است. اکثر بازارها به خریداران از این لحاظ که در چه طبقه ی اقتصادی قرار دارند توجهی ندارند و فقط دنبال تأمین منافع خود هستند. گاهی تا صد درصد و گاهی بیش تر سود می برند.

اما علل و عوامل این فاصله ها

علت مهم و اصلی، فاصله گرفتن از اقتصاد اسلامی، پیروی سیاست گزاران اقتصادی، یا به تعبیر دقیق تر، مدیران دولتی و کارگزاران بخش عمومی اقتصاد، از دیدگاه اقتصادی غرب است. نظریه های آنها، برگرفته از نظریه های اقتصاددانان غربی، و راه کارهای آنها همان راه کارهای سیصد سال قبل اروپاست که پس از عبور از آن و به دلیل شکست خوردن، آن را اصلاح کرده اند. این مسئولان یا از اقتصاد اسلامی چیزی نیاموخته اند؛ یا آموخته اند، ولی باور نکرده اند. یکی از اساتید اقتصاد دانشگاه می گفت با یکی از رؤسای سازمان برنامه و

بودجه ملاقاتی داشتم؛ به ایشان گفتم چرا شما دنبال اقتصاد اسلامی نیستید. ایشان گفت: چون نظریات و قانونمندی‌ها و فرمول‌های اقتصاد غرب، شسته و رفته در اختیار ماست؛ شما اقتصاد اسلام را بدهید تا من اجرا کنم. گفتم: درست است که باید از علما و دانشگاهی‌ها استفاده کرد، ولی این کار به سرمایه‌گذاری نیاز دارد و دولت باید برای این کار نهادی را بنیان‌گذاری کند. پرسید: اگر تو جای من بودی چه کار می‌کردی؟ پاسخ دادم یک هزارم امکانات را در جهت مطالعه و تحقیق در اقتصاد اسلامی صرف می‌نمودم تا پنج یا ده سال دیگر نتایج آن به دست آید. به نظر می‌رسد باور ندارند که اقتصاد اسلامی قابل اجرا و استفاده است؛ و این باعث فاصله‌ی ما با اقتصاد اسلامی شده است. بحمدالله رهبری مقدس نظام، عمیقاً چنین باوری دارند. اما این کار دست ایشان و برخی مسئولان بلند پایه‌ی نظام نیست، بلکه در دست اقتصاد خوانده‌هایی است که آنچه در ذهن آنها فرو رفته، اعم از مبانی فکری، فرمول‌ها، نظریه‌ها، ساز و کارها و قانونمندی‌ها برگرفته از اقتصاد لیبرال است و از اقتصاد اسلامی چیزی نیاموخته‌اند. امروزه عمده‌ی محتوای کتاب‌های اقتصاد دانشگاه‌ها، برگرفته از اقتصاد سرمایه‌داری و بخش اندکی از اقتصاد اسلامی است.

به یکی از این اقتصاددان‌ها گفتم اگر نرخ بهره را از اقتصاد غرب بیرون بکشید، چه چیز باقی می‌ماند؟ او گفت: هیچ؛ کل نظام فرو می‌ریزد. نرخ بهره مانند نخ تسبیح است که دانه‌های این مجموعه را به هم پیوند داده است؛ ولی آقایان در داخل کشور نیز همین نرخ بهره را به کار می‌گیرند.

در سال ۱۳۶۲ قانون بانک‌داری بدون ربا، که قانون خوبی است، تصویب شد؛ ولی در مقام عمل، بلایی بر سر آن آورده‌اند که وقتی قانون‌گذاران، مقام عمل را می‌بینند، از آن بیزاری می‌جویند. قانون بانک‌داری بدون ربا می‌گوید: اگر کسی برای خانه‌سازی از بانک پول می‌گیرد، بانک با او شریک می‌شود؛ یعنی خانه با مشارکت بانک و شخص مزبور ساخته می‌شود، و سهم بانک می‌تواند به صورت اقساط، با سود مورد انتظار دریافت شود. در حالی که در عمل فرق می‌کند؛ چون وقتی برای وام‌خانه‌سازی به بانک مراجعه شود، می‌گویند بیست و چهار درصد باید سود بدهی. باید پرسید که این بیست و چهار درصد، سود چه چیزی است؟ اول بگذارید ساخت خانه اتمام بپذیرد، سپس کارشناس آن را قیمت‌گذاری نماید، آن وقت سهم خود را از مابه‌التفاوت قیمت و هزینه‌ی تمام شده‌ی مسکن دریافت کنید؛ نه این که از اول که پول را می‌دهید، تقاضای بیست و چهار درصد سود کنید. اگر به بنگاه‌ها، فروشندگان و تولیدکنندگان مراجعه کنید، می‌بینید این بیست و چهار درصد را جزء هزینه‌ی پولی‌ای که گرفته‌اند قرار می‌دهند. می‌گویند یک میلیون تومان وام گرفته‌ام، بیست و چهار درصد بر آن افزوده می‌شود که مجموع آن یک میلیون و دویست و چهل هزار تومان می‌شود؛ این مقدار اضافی هزینه‌ی پول است؛ حال سود را بر اساس همه‌ی خرجی که کرده‌است، از جمله سود پول محاسبه می‌کند؛ ولی اگر بانک انتظار بکشد تا اگر

او سود برد، سهم خود را از او بگیرد، دیگر این بیست و چهار درصد هزینه وجود ندارد؛ زیرا او یک میلیون تومان از بانک گرفته و آن را سرمایه گذاری کرده است، اگر سرمایه ی او مثلاً دویست یا سیصد یا پانصد هزار تومان سود بدهد، بانک می تواند سهم خود را از سود او مطالبه کند و شاید در مواردی هم ضرر کند.

در این جا فرض های زیادی وجود دارد که باید تمام آنها را قبول کنیم؛ نه این که پیشاپیش بیست و چهار درصد سود گرفته شود.

پس بین بانک داری ربوی و بانک داری بدون ربا، فرق وجود دارد؛ اما در بانک داری ما، بین قانون و عمل بانک ها، شکاف افتاده است و علت اصلی آن، عدم باور به اقتصاد اسلامی است. بعضی ها صریحاً می گویند: تجربه ی بیست ساله ی انقلاب نشان داد که اقتصاد اسلامی کارآمد نیست. باید پرسید: شما کجا اقتصاد اسلامی را اجرا کرده اید تا کارآمدی آن را بدانید؟ اگرچه نظام جمهوری اسلامی بر اساس مبانی اسلام حاکم شده است، ولی نگذاشتند قوانین اقتصادی آن به دقت اجرا شود؛ بلکه ساز و کارهای دیگری را پیاده کردند. «و ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد»^[6].

نظام آموزشی کشور چه سهمی در برطرف کردن مشکلات اقتصادی و در واقع، آموزه های اقتصاد اسلامی و آوردن آنها در متون آموزش دارد؟

در نظام آموزش عالی ما که متولی تربیت کارشناس اقتصاد و مدیر و صاحب نظر اقتصادی است، اقتصاد اسلامی جدی گرفته نشده است. راه حل آن این است که دست اندرکاران این نظام، باورشان آمده باشد که چیزی تحت عنوان اقتصاد اسلامی قابل طرح است.

لطفاً مسئله ی تورم را مورد تحلیل قرار دهید؟

این که ما در تحلیل سود، به نرخ تورم توجه نکردیم. به این دلیل است که ما فرض را بر این گذاشته بودیم که سود بانک، حاصل سرمایه گذاری است و اگر افراد پول خود را برای سرمایه گذاری به بانک گذاشتند، سرمایه گذاری در شرایط تورمی، سود بیش تر، و در شرایط رکود، سود کم تری برای سپرده گذاران دارد. تورم باعث افزایش قیمت کالاها و مواد خام می شود. اگر سرمایه گذاری در شرایط تورمی باشد، سود به دست آمده، تورم را نیز جبران می کند؛ مثلاً در پارچه بافی سرمایه گذاری کردیم؛ مواد خام آن را به قیمت امروز خریدیم، تا پروسه ی تولید تمام شود؛ شش ماه تا یک سال از خرید مواد خام می گذرد؛ در این مدت، قیمت پنبه در بازار افزایش پیدا کرده است؛ هم چنین پارچه نیز با قیمت بالاتری نسبت به سال گذشته عرضه می شود، بنابراین، سپرده گذار با وجود تورم، در سرمایه گذاری، سود خود را به دست می آورد؛ ولذا نیازی به لحاظ کردن نرخ تورم در سرمایه گذاری نیست بلکه در جایی باید لحاظ شود، که یا واقعاً سود را از محصول نمی گیریم (مانند کاری که

اکنون بانک‌ها انجام می‌دهند و با نرخ از پیش تعیین شده، سود می‌گیرند، یا در جایی که صاحب پول آن را قرض می‌دهد. اگر کسی در حساب پس انداز خود، یک میلیون تومان پول گذاشت، طبعاً این پول را به بانک قرض داده است. در این جا اگر بانک بخواهد بعد از یک سال، مثل پول او را برگرداند، با وجود سی درصد تورم، قدرت خرید پول فرد هم، سی درصد کاهش پیدا کرده است؛ حال اگر بانک بخواهد به او بیست درصد ما به التفاوت قدرت خرید پول را بدهد، طبعاً ده درصد کم تر از قدرت خرید پول فرد را به او پس داده است؛ او با گرفتن بیست درصد، نه تنها سودی نکرده، بلکه زیان کرده است. امروز بحمدالله با توجه به شناختی که فقها نسبت به پول پیدا کرده اند، می‌دانند که پول امروز غیر از پول طلا و نقره است. قدرت خرید پول امروز، تحت تأثیر حجم عرضه و چاپ پول، تغییر می‌کند. اگر حجم پول کاهش پیدا کند، قدرت خرید آن بالا می‌رود؛ در این صورت این پول آن پولی نیست که تحت تأثیر تولید و تقاضا، کم و زیاد شده باشد، بلکه حجم پول، در ارزش آن مؤثر است. الحمدلله امروز فقهای ما به این مطلب پی برده اند و طبق نظر بعضی از آنان، اگر کسی پولی را یک ساله به کسی قرض داد و بعد به خاطر تورم، قدرت خرید آن پایین رفت، می‌تواند تفاوت قدرت خرید و پول را بگیرد و این ربا و بهره نیست؛ بلکه جبران زیان و خسارت اوست.^[1] هم چنین بعضی از فقها در قضیه ی مهریه، این نظر را داده اند و بر اساس آن، قانون جبران ارزش مهریه در مجلس شورای اسلامی تصویب و به اجرا در آمده است. طبق فتوای بعضی از فقها^[2] اگر کسی خانه ای به قیمت ده میلیون تومان خرید، و بعد از یک سال قیمت خانه به پانزده میلیون تومان رسید، اما بخش مهمی از افزایش قیمت، به خاطر تورم باشد نه ناشی از افزایش مرغوبیت خانه و یا بالا رفتن تقاضا نسبت به آن؛ در این صورت آن مقدار اضافی، ربح به حساب نمی‌آید و خمس شامل آن نمی‌شود؛ چراکه خمس به ارباح تعلق می‌گیرد و این جا ربح نیست. این نشان می‌دهد که بعضی از علما به مسئله ی تأثیر نرخ تورم در کاهش قدرت خرید پول آگاهی کامل دارند. پس اگر کسی به بانک پول بدهد و بانک قبلاً شرط نکند که چقدر - ده درصد یا بیست درصد و... - سود می‌دهد بلکه بگوید اگر قدرت خرید پول شما کاهش پیدا کرد، ما جبران می‌کنیم؛ و با محاسبه، در پایان سال جبران کند، این بهره و ربا نیست؛ البته نمی‌توان درصد آن را از پیش قطعی کرد، زیرا وقتی که هنوز سال شروع نشده است، نمی‌توان نرخ تورم را معلوم کرد، گرچه می‌توان پیش بینی کرد، اما غالباً آن پیش بینی با واقع تطبیق نمی‌کند. محاسبه باید هنگامی صورت گیرد که نرخ تورم سالانه به دست آید، تا مبنای تعیین کاهش ارزش پول قرار گیرد.

برخی پی‌گیری مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی، همانند ژهد، قناعت، پرهیز از دنیا و مادیات، ترغیب به امور معنوی و اخروی را مانعی برای رشد اقتصادی و کار و کوشش می‌دانند؛ نظر خود را در این زمینه بیان نماید.

این که مفاهیمی از اخلاقیات اسلامی مانع توسعه است، حرف تازه ای نیست؛ و این معلول دو نکته است:

۱. این مفاهیم درست شناخته نشده اند؛ چون اگر درست شناخته شوند روشن می گردد که موجب کارآمدی نظام می شوند؛

۲. همین کج فهمی، در پاره ای از رفتارهای مردم نیز بروز کرده است؛ یعنی موجب شده که مردم این گونه تلقی کنند که زهد و ترک دنیاگرایی و.. مانع توسعه و رشد اقتصاد است. ما معتقدیم مفاهیم دینی، موجب عقب ماندگی مسلمان ها نیست؛ اتفاقاً در صدر اسلام، همین اعتقاد به قضا و قدر موجب پیش روی مسلمان ها و فتح می گردید. یکی از صحابه ی پیامبر(صلی الله علیه و آله) - بعد از آن که حدود شصت تا هفتاد سال از صدر اسلام گذشته بود - این طور شنید که اعتقاد به قضا و قدر، موجب تسلیم در برابر دشمن است. او گفت: همین اعتقاد زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله) ما را به صحنه های نبرد کشید. ما به قضا و قدر معتقد بودیم و با خود می گفتیم که به قلب سیاه دشمن یورش می بریم و اگر مرگ ما نرسیده باشد، کشته نمی شویم؛ پس مانند شیر به سپاه دشمن حمله می کردیم. حال عجب است که همین اعتقاد به قضا و قدر، موجب این شود که ما دست روی دست بگذاریم و بگوییم که خدا همه ی کارها را انجام می دهد. این یک نوع کج فهمی از دین است. پیامبر به ما قضا و قدر را این گونه نیاموخت.

شهید مطهری با استفاده از روش امیرالمؤمنین(علیه السلام) زهد را چنین تعریف نموده است؛ زهد یعنی انسان پرکار باشد و کم مصرف؛ آن هم به خاطر خدا و نیاز نیازمندان.^[9]

حضرت علی(علیه السلام) به عنوان زاهدترین فرد این گونه بود.

(انّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) اعتق ألف مملوك من كدّ یده)^[10] امیرالمؤمنین(علیه السلام) هزار برده را از دست رنج خودش آزاد کرد، نه از بیت المال.

نقل کرده اند که روزی حضرت(علیه السلام) کیسه ای بر دوش داشت و از جایی عبور می کرد. از او سؤال کردند این کیسه چیست؟ فرمود: صد هزار نخل ان شاء الله^[11]. حضرت هزاران نخل کاشتند. آیا زهد به معنای تنبلی و تن پروری است؟ آیا به معنای عدم سرمایه گذاری است؟ قطعاً این گونه نیست. حضرت با این که چنین کار می کرد، ولی در خوراک و پوشاک به حداقل اکتفا می کرد. زهد یعنی این.

ماکس وبر که تحلیل کننده ی اقتصاد سرمایه داری است می گوید: آنچه موجب شکل گیری انباشت سرمایه در نظام سرمایه داری شد، وجود انسان های پرکار و قانع بود. هرچه در آوردند، انباشتند و به حداقل اکتفا کردند و این سرمایه ی عظیم موتور تحرک اقتصادی آنها شد. البته وجهی از این سخن را که روحیه ی حرص است ما نمی پذیریم.

زهد موجب پیدایش اقتصاد سرمایه داری شد. اگر امروزه ژاپن را با کشور خودمان مقایسه کنیم، می بینیم که سرمایه دار ژاپنی در یک آپارتمان کوچک، ولی سرمایه دار ایرانی در

یک ویلا در بهترین نقاط شهر زندگی می کند. روزی یک سرمایه دار ایرانی، یک سرمایه دار ژاپنی را مهمان کرده بود و آن را به کاخ خود برده بود. وقتی این ژاپنی به وطن خود برگشته بود، برای او نوشته بود که سپاس گزارم از این که از من در یک کاخ پذیرایی نمودی؛ ولی خانه ی من هفتاد و پنج متری است. وقتی این ایرانی، به ژاپن رفت. آن سرمایه دار ژاپنی در هتل از او پذیرایی کرد و گفت: خانه ی من جای مهمان ندارد. حال آن که آنها تولید کنندگان وسایلی هستند که بسیاری از خانواده های مرفه ما، چند تا چندتا از آنها استفاده می کنند؛ ولی خود آنها در خانه های خودشان، به کم ترین این وسایل اکتفا می کنند.

یک سرمایه دار ایرانی با یک سرمایه دار انگلیسی رابطه داشت. وقتی که سرمایه دار انگلیسی به ایران آمد، سرمایه دار ایرانی با ماشین و با رانندگی خودش او را برای تفریح به شمال و اصفهان و شیراز برد؛ وقتی تاجر ایرانی به انگلیس رفت و وارد دفتر کار او شد، زنگ زد، سرمایه دار از کارگاه با لباس کار بیرون آمد و گفت خیلی خوش آمدید، ببخشید، من کار دارم؛ شما یک قهوه بخورید و این هم سویچ ماشین؛ بروید در شهر بگردید.

بنابراین، آنچه که سرمایه را می سازد. در رفاه زندگی کردن نیست، بلکه کم تر خرج کردن و بیش تر پس انداز کردن و پس انداز را به کار انداختن است. این روش با مفهوم قناعت و زهد بیش تر سازگاری دارد. پس این مفاهیم، موتور محرک اقتصاد است، نه راکد کننده ی اقتصاد.

ما باید واقعاً باور کنیم که تنها راه حل مشکلات ما، تمسک به اسلام و قوانین اسلامی است. در حال حاضر، تحلیل های اقتصادی ای که در دنیا مطرح است، سبقت گرفتن ژاپن از کشورهای غربی است. روی این موضوع دقیقاً کار کرده اند که چه چیزی باعث شد که ژاپن، در رشد و تولید و اقتصاد، پیش رفت قابل توجهی کند. کشورهای غربی هدف از اقتصاد را بر آوردن نیازهای مادی می دانند و در تحلیل های اقتصادی خود می گویند: فرضاً اگر این آقا یا خانم وارد فعالیت های اقتصادی شود، هفتاد یا شصت سال عمر می کند، مثلاً از بیست سالگی وارد کار شده و سی سال کار می کند، تا بعد از پنجاه سال راحت بتواند زندگی کند؛ اما وقتی به ژاپن رفتند مشاهده نمودند که ژاپنی ها انگیزه را از این فراتر برده و علاوه بر رفاه شخصی، به مسئله ی ملیت دامن زده اند. الان ژاپنی ها و غربی ها، بر روی انگیزه ی تولید در بین مسلمانان مطالعه نموده و یافته اند که مسلمانان علاوه بر مادیات - به عنوان انگیزه ی میانی، نه نهایی - مطلب بزرگ تر و بالاتری را مدنظر دارند و آن قرب الهی و رفع نیاز مسلمانان جهان، بلکه رفع نیازهای بشر است؛ یعنی اگر یک مسلمان برای رفع نیاز شخصی خود تلاش کند، رفع نیاز بقیه ی مسلمان ها، به عنوان تقرب به خدا، از نظر او امر مطلوبی است؛ بلکه بالاتر از این، برای رفع فقر از صحنه ی بین المللی تلاش می نمایند.

-
- [1]. سوره ی زلزال.
- [2]. سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.
- [3]. سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.
- [4]. ر.ک: کافی، ج ۵، ص ۲۳.
- [5]. همان.
- [6]. آنچه قصد شده بود واقع نشد و آنچه واقع شد قصد نشده بود.
- [7]. این نظر قلبی از فقهاست و اکثر آنان معتقدند که چنانچه مقدار اضافه در قرض شرط شود ربا و حرام است.
- [8]. آیت الله شبیری زنجانی و آیت الله وحید خراسانی، توضیح المسائل.
- [9]. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۴۷-۲۵۰.
- [10]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷، باب استحباب العمل بالید.
- [11]. کافی، ج ۵، ص ۷۵.

تعاریف غرب در مورد توسعه، و اشکالات آن را بیان نمایید؟ آیا در اسلام تعریف جامعی در مورد توسعه وجود دارد؟

کلمه ی توسعه در زبان فارسی معادل **development** است. این واژه در زبان انگلیسی به معنای رشد کمی و افزایش مقدار است؛ به تعبیری، رشد بادکنکی و افزایش کمیت و مقدار تولیدات و کالاها و خدمات و آنچه که موجب افزایش رفاه مادی بشر می شود؛ به عبارت دیگر، توسعه در آغاز جلوه ی کمی داشته، ولی پس از گذشت حدود نیم قرن از مطرح شدن موضوع توسعه، خصوصاً دیدگاه های دو دهه ی اخیر، با توجه به بعضی حواجی بشر، توسعه را به صورت کیفی و انسان گرا لحاظ نموده اند.

در آغاز که توسعه مطرح شد، هر کشوری را که درآمد سرانه اش بالا بود، توسعه یافته می شمردند؛ البته در آمد سرانه ی بالایی که هم چنان فزاینده بود، چون رشد و توسعه تفاوت دارند؛ رشد به معنای افزایش درآمد سرانه به صورت صرفاً کمی است ولی توسعه به این معناست که فزاینده بودن درآمد سرانه ی یک کشور با تحولی در زیرساخت های اقتصادی همراه است؛ به طوری که این فزاینده بودن در آمد سرانه، حالت مستمر پیدا می کند.

به هر حال، در آغاز وجه مادی توسعه مدنظر بود؛ ولی در دو دهه ی اخیر به این نتیجه رسیدند که گاهی روی کرد یک جامعه به توسعه، دارای آثار و نتایج زیانبار اجتماعی، روانی و سیاسی خواهد بود؛ بنابراین، از جهت انسانی نیز به توسعه توجه شده است. و حتی توسعه ای مورد قبول قرار می گیرد که علاوه بر افزایش درآمد سرانه و تحول در زیرساخت ها، با انسانی تر شدن زندگی، و تعمیم توزیع بهتر درآمد جامعه و گسترش رفاه فراگیر همراه باشد. اگر بخواهیم با استفاده از منابع معرفت دینی در مورد توسعه نظر بدهیم، مناسب ترین واژه در این زمینه واژه ی عمران است که در قرآن و روایات نیز آمده است و آن را به عنوان یکی از اهداف خلقت انسان بر روی زمین معرفی کرده اند. خداوند در قرآن مجید از قول یکی از انبیا به قومش می فرماید:

(هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَنْفِرُوهُ) [11]

در این جا استعمار به آن معنای زشتی که در اثر کارکرد غرب پیدا کرده، نیست؛ بلکه کشاندن به عمران و آبادانی است. همان گونه که در زبان فارسی به آبادی شهرها و در زبان عربی به عمران البلاد تعبیر می کنیم. ابن خلدون، مفسر تاریخ، از آن به «علم العمران» تعبیر می کند و می توان آن را به جای کلمه ی توسعه به کار برد و اعتقاد داشت که در آن علاوه بر معنای کمی جهات کیفی نیز نهفته است. خداوند انسان را در روی زمین آفرید تا زمین را آباد کند و آباد کردن زمین هم حدی ندارد؛ بلکه می توان آباد و آبادتر شود. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرماید:

فأهبطه بعد التَّوبه ليعمر أَرْضه بنسله; خداوند آدم را بر روی زمین فرود آورد تا زمین خدا را با نسل خودش آباد کند.

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای به مالک اشتر، یکی از وظایف والی را عمران بلاد و آبادانی شهرها معرفی نموده اند. این معنا می تواند واژه ی مناسبی به جای توسعه باشد. مفهوم عمران یک مفهوم چند بعدی است، یک بُعد آن، بُعد مادی است; یعنی افزایش امکانات مادی زندگی، توسعه ی کشاورزی، دام داری، صنعت و گسترش بهره برداری از زمین به عنوان مسکن و گسترش تجارت، که این ها را به عنوان بُعد مادی توسعه می گیریم. در مجموعه ای از روایات اهل بیت (علیهم السلام) کلمه ی عمران با استفاده از مبانی و مسائل دیگری تحقق پیدا می کند; یعنی عمران علاوه بر بُعد مادی، نتیجه ی یک حرکت اخلاقی، عاطفی و اجتماعی است.

(صَلَّةُ الرَّحْمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ [2]);

از این روایت استفاده می شود که حرکت اخلاقی و عاطفی، باعث فزونی عمر و آبادانی جامعه می شود; نیز در اسلام، عمران یک پدیده ی صرفاً مادی و یک بعدی نیست. در روایت دیگری از عبدالله بن عباس نقل شده است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از خداوند نقل می کنند:

(بِالْقَائِمِ مِنْكُمْ أَعْمُرُ أَرْضِي بِتَسْبِيحِي وَ تَقْدِيسِي وَ تَهْلِيلِي) [3]; به وسیله ی امام زمان (عج) من زمین را آباد می کنم.

در این جا وجه دیگری از عمران، یعنی جلوه ی معنوی عمران و ازدیاد امکانات مادی در اثر روی کرد معنوی نشان داده می شود. خداوند در قرآن می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا.) [4]
این بیان کننده ی تأثیر یک بعد معنوی رفتار مردم است و نتیجه ی چنین رفتاری، یک حاصل مادی است; یعنی اگر ایمان داشته باشند، خداوند برکات مادی را بر آنها نازل می کند; بنابراین عمران، یک حقیقت چند بعدی پیدا می کند. غریبی ها در تعریف توسعه، کم کم به این معنا نزدیک می شوند; چون سخن از توسعه ی انسانی و امنیت خاطر و آرامش و رفع اضطراب دارند.

ما چگونه می توانیم این مسائل را به تحقق برسانیم؟ با افزایش شکوه مادی، اضطراب از بین نمی رود; بلکه باید با روی کرد معنوی، عاطفی و اخلاقی همراه باشد، تا اضطراب از بین برود. دو بعد وجود انسان (بعد مادی و بعد معنوی) با هم حرکت رو به رشد داشته اند تا توسعه ی مدنظر اسلام تحقق پیدا کند. اگر ما بتوانیم عمران را به عنوان یک پدیده ی چند بعدی تعریف کنیم، تعریف توسعه از دیدگاه اسلام را بیان کرده ایم; در حالی که توسعه ی غریبی یک توسعه ی تک بعدی است. هر چند در حال چند بعدی شدن هستند; اما آن چند بعد اسلام، در آن لحاظ نشده است.

یکی از ملاک‌هایی که برای توسعه یافتگی یک جامعه در نظر می‌گیرند، میزان اشتغال بانوان است؛ در حالی که می‌بینیم شغل‌هایی مورد محاسبه‌ی آماری قرار گرفته‌اند که شایسته‌ی بانوان نیست. آیا صرف‌بالا بودن تعداد شاغلین زن می‌تواند ملاک توسعه باشد؟ در غرب، در درآمد ملی، شغل زنان مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی درآمد ملی آنها همراه با سایرین، درآمد ملی را تشکیل می‌دهد؛ و احیاناً خانم‌ها به مشاغل اشتغال پیدا می‌کنند که با روح، فیزیولوژی و ساختار حیاتی آنها متناسب نیست.

طبعاً از نظر اسلام، اشتغال خانم‌ها به این‌گونه امور معنا ندارد؛ اما توصیه دارد به مشاغلی بپردازند که با روح، خلقت و قدرت آنها سازگار و متناسب باشد. در جامعه‌ی اسلامی، ارزش کار خانم‌ها در خانه کم‌تر از ارزش کار آنها در بیرون از خانه نیست و لزوماً اجباری در کار کردن بیرون از خانه ندارند. در نظریه‌ی جدید دهه‌ی اخیر، اندیشمندان و متفکران غربی به این نتیجه رسیده‌اند که بازگشت خانم‌ها به خانه و تربیت فرزندان، فایده‌ی بیش‌تری دارد. در خانواده‌ی ای که خانم خانواده در بیرون مشغول کار است ناگزیر باید هزینه‌های مادی اضافی را متحمل شود؛ مثلاً چون خانم فرصت کافی برای درست کردن غذا ندارد، باید غذای آماده از بیرون بخرند. از همه مهم‌تر، تربیت فرزندان است. آثار روانی تربیت فرزند، به مراقبت مستقیم مادر بستگی دارد؛ در غیر این صورت، فرزند مشکلات روانی سنگینی را متحمل می‌شود؛ به عبارت دیگر، زیان‌های روانی‌ای که فرزند از این طریق متحمل می‌شود، بسیار زیاد است و نیز موجب پیدایش ضایعات اجتماعی و استرس‌هایی در مادر و فرزند، در حین جدا شدن از هم دیگر می‌شود. جوامع غربی با تشویق و کشاندن خانم‌ها به مشاغلی که نیازی به شرکت آنان ندارد متحمل این هزینه‌های اجتماعی می‌شوند. اگر از بعد مادی نیز در نظر بگیریم، حاصل کار یک خانم در داخل خانه با حاصل مادی یک مرد در خارج از خانه، اگر برابر یا بیش‌تر نباشد، کم‌تر نخواهد بود و گاهی ارزش یک خانم در خانه بیش از آن چیزی است که در خارج از خانه از طریق اشتغال، کسب درآمد می‌کند؛ به علاوه، ضایعات روحی و اجتماعی که بر این کار مترتب می‌شود، بسیار زیادتر است. ما مخالف نیستیم که خانم‌ها با مشاغل متناسب با خودشان، حتی در خارج از خانه مشغول به کار باشند. ما در مدارس دخترانه، در تشخیص و درمان بیماری خانم‌ها، پرستاری از بانوان و بسیاری از مشاغل دیگر نیاز به حضور خانم‌ها داریم، و حتی اولویت این است که از خانم‌ها استفاده شود؛ تا از آثار اخلاقی و اجتماعی نامناسب جلوگیری گردد. البته این باعث نمی‌شود که به تربیت فرزند و خانه نپردازد؛ بلکه اولویت با خانه و تربیت فرزند است؛ هم‌چنین این‌ها مانع توسعه نیست و حتی می‌توان در چنین مواردی اقدام ناشایسته‌ی اخلاقی را ضد توسعه دانست. می‌توان کار خانم‌ها را از نظر مادی ارزش‌یابی و در درآمد سرانه محاسبه نمود؛

بنابراین، چون چنین کاری میسر است؛ لذا لزومی ندارد که آنها را در مشاغل خارج از خانه به کار بگیریم تا در درآمد سرانه منظور نماییم، یا درآمد ملی را بالا نشان دهیم. غرب نیز، کم و بیش به این نتیجه رسیده است که اشتغال خانم ها به مشاغلی که متناسب با روحیه ی آنها نیست، موجب ضایعات زیادی می شود و لذا نظریاتی مبنی بر بازگشت خانم ها به خانه و تربیت فرزند داده شده است.

نظر اسلام درباره ی کار و تلاش چیست؟ آیا محدودیتی برای آن قایل اند؟ در مورد کار و فعالیت اقتصادی بهتر است موضوع دنیاطلبی و تعارض آن با مبانی دینی ما و سازگاری آن با توسعه را جداگانه بحث کنیم. کار به عنوان یک عنصر مورد نیاز در توسعه قابل توجه است. اصولاً کار، اعم از کار جسمی و فکری، برای دست یافتن به توسعه ضروری است. اسلام مشوق کار است. این مسئله را می توان در روایات سیره ی معصومین (علیهم السلام) مشاهده نمود؛ به عنوان مثال، وقتی در کتاب های تاریخی و روایی، رفتار علی (علیه السلام) را بررسی می نماییم، از ایشان به عنوان یک عنصر پرکار و فعال در عرصه ی اقتصاد یاد می شود. هم چنان که نقل است:

(أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيَهُ السَّلَامُ) أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ)؛ [5] امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با دست رنج خود، هزار برده خرید و آزاد کرد.

و نیز نقل است که شخصی هنگام صبح حضرت را در حالی که باری بر روی دوش داشت مشاهده نمود. عرض کرد: چه چیزی حمل می کنید؟ فرمود: (مَائَةُ أَلْفِ عَدَقٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ)؛ [6] صد هزار نخل؛ یعنی حضرت (علیه السلام) هسته های خرما را برای کاشتن حمل می کردند. در روایت دارد که تمام هسته هایی که حضرت کاشتند، بارور شد. از این نوع کارها و کوشش ها از آن حضرت فراوان نقل شده است. از شخصی نقل است که یک روز صبح زود حضرت علی (علیه السلام) وارد ملک خودشان شدند که من نگهبان آن بودم؛ حضرت (علیه السلام) کلنگ را برداشت و مشغول به حفر چاهی شد تا جایی که من فقط صدای نفس حضرت را می شنیدم، لحظه ای بیرون آمدند و رفع خستگی نمودند، سپس ادامه دادند تا آن که آب مانند گردن شتر، از چاه بیرون زد؛ حضرت فرمودند: قلم و کاغذ بیاور، و نوشتند: این را در راه خدا برای فقرا وقف نمودم. روحیه ی کار و تلاش و رنج و زحمت در همه ی ائمه (علیهم السلام) بوده است. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که شما چگونه در باغ خودتان کار می کنید؟ حضرت فرمود: (قَدْ عَمِلَ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْ أَبِي)؛ [7] سؤال شد که من هُو؟ فرمود: بهتر از من، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) هستند. جالب این که در این نسخه بدل بِالْيَدِ، بِالْبَيْلِ هم نوشته شده است؛ یعنی حضرت با بیل کار می کردند و کسی که بهتر از اوست هم با بیل کار می کرده است. حضرت توسط بعضی از

شیعیان به اصحاب خود سلام می رساندند و به آنها سفارش می کردند که صبح زود دنبال کار بروند.

(فان آباءنا كانوا يطلبونها و یرکضون فیها) [81]

آنها معاش خودشان را طلب می کردند و برای به دست آوردن آن می دویدند.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید:

(إِنِّي أُجِدُّنِي أُمَّتُ الرَّجُلِ يَتَعَدَّرُ عَلَيْهِ الْمَكْسِبُ | فَيَسْتُلْقِي عَلَيَّ قَفَاهُ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَ
يَدْعُ أَنْ يَنْتَشِرَ فِي الْأَرْضِ وَيَلْتَمِسَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَالذَّرَّةُ تَخْرُجُ مِنْ جُحْرِهَا تَلْتَمِسُ رِزْقَهَا). [9]

من ناراحت هستم که مردی راه های کسب در آمد را بر روی خودش بسته و در خانه ی خودش خوابیده و دهانش را باز کرده و از خداوند روزی می خواهد؛ و از سعی و تلاش در زمین و کسب روزی، خودداری می کند؛ در صورتی که کوچک ترین حیوانات (مورچه) از لانه ی خود به قصد به دست آوردن روزی حرکت می کنند.

ما روایات زیادی داریم که امر به کار کردن نموده، و هیچ یک از آنها کار را محدود به تأمین معاش نکرده اند. کسانی که می گویند باید صرفاً برای حداقل معاش کار کرد، این ها از سیره ی ائمه دور هستند. در کتاب و سنت نیز وجود دارد که کار، مطلوب ذاتی و آثار و نتایجی دارد. شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، حضرت فرمودند: چه می کنی؟

او گفت: کاری ندارم. حضرت فرمود: چطور؟ گفت: آن قدر ثروت دارم که تا آخر عمرم بخورم. حضرت سه بار فرمودند: (هذا من عمل الشيطان). در برخی روایات داریم که بعد فرمودند: (ترك التجارة يذهب بالعقل). در این جا تجارت به معنای کسب و کار است. [10]

ترك کار عقل را از بین می برد. نیز فرمودند: (التجارة تزيد في العقل) [11] کار و تجارت و کسب، عقل را رشد می دهد و آثار آن مشهود است که انسان اگر کاربکند، عقل فعال است و اگر عقل فعال باشد رکود ندارد. این ها همه نشان دهنده ی تشویق اسلام به کار و کوشش است. کار و کوشش را به تأمین معاش محدود نکرده اند، بلکه گاهی گفته شده، کار کنید هر چند که از حاصل کار شما دیگران بهره ببرند؛ ولی معنایش این نیست که انسان تمام وقت خود را به کار و کوشش اختصاص دهد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

مقدار کار و کوشش اقتصادی شما، باید بالاتر از کسی باشد که فرصت های خود را از دست می دهد و کم تر از کار کسی باشد که حریص است؛ یعنی حد متوسط بین افراط و تفریط را برای کار برگزینید؛

هم چنین در روایات دارد:

(و اجملوا فی طلب الرزق)؛ در طلب روزی، از زیبایی حرکت غفلت نورزید.

انسان باید در کنار کار و کسب، تهذیب نفس نماید، به زن و بچه ی خود توجه کند و با خانواده و فامیل رفت و آمد داشته باشد.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید:

اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کنید: وقتی را به عبادت، وقتی را به استراحت، وقتی را به کارها و وقتی را به لذت حلال اختصاص دهید.^[12]

بنابراین، نباید تمام وقت یک انسان به کار و کوشش اختصاص یابد؛ بلکه باید حدّ میانه را برگزیند. جالب این که توسعه ی اقتصادی در غرب نیز، این گونه تفسیر نشده که تمام وقت یک انسان به کار اختصاص پیدا کند؛ خصوصاً با رویکرد انسانی توسعه، طبعاً باید در کنار کار و تلاش، فرصت استراحت، عبادت، خودسازی و افزایش آگاهی و رسیدن به خانواده و سایر لذت های حلال را نیز داشته باشد.

حدود دو دهه ی اخیر، برخی از تحصیل کرده های غربی و یا متفکرانی که تحت تأثیر آنها قرار گرفته بودند، عنوان کردند که عبادت موجب کاهش کار و کوشش و طبعاً منجر به عدم توسعه می شود؛ در حالی که در کشورهای توسعه یافته قایل اند که در کنار چند ساعت کار، چند ساعت استراحت نیز لازم است؛ لذا در برخی کشورها در روز هشت ساعت و در بعضی دیگر شش ساعت کار انجام می دهند.

با توجه به سفارش اسلام به وقف، لطفاً رابطه ی وقف را با توسعه بیان فرمایید.

وقف، بخشی از امکانات شخصی است که از قلمرو مالکیت شخصی خارج می شود و به نفع عمومی انتقال پیدا می کند. وقف، یک نوع سرمایه گذاری عمومی است و نتیجه ی آن با توسعه سازگار است. آن چه که در توسعه باید به آن توجه شود کار و تلاش عنصر نیروی انسانی است؛ لکن همه ی حاصل کار و کوشش او به خودش اختصاص پیدا نمی کند؛ بلکه بخشی از آن به جامعه اختصاص می یابد.

از اوقاف عمومی، عامه ی مردم، خصوصاً نیازمندان، بهره می گیرند؛ علاوه بر منفعی که با کار، به دست نیازمندان می رسد، آنان می توانند با بهره بردن از اوقاف هم زندگی بهتری داشته باشند.

پس وقف، ضد توسعه نیست. اگر به اوقاف توجه شود، زمینه ای است برای توسعه؛ چرا که یکی از پیش نیازهای توسعه، سرمایه گذاری بیش تر است و هر چه سرمایه بیش تر بعد فردی پیدا کند، با توسعه ناسازگارتر است. بنابر تعریف وقف، بخشی از ثروت های خصوصی مردم تبدیل به ثروت های جامعه می شود. طبعاً وقتی ثروت عمومی جامعه افزایش یابد و از اوقاف استفاده ی درست شود، حاصل آن رشد بیش تر و رفاه افزون تر خواهد بود.

رابطه ی زهد با توسعه چگونه است؟ اگر زهد را به معنای مصرف کم تر بگیریم، آیا نتیجه ی آن، تولید کم تر و رکود نیست؟

زهد پیش از این که یک مفهوم اقتصادی باشد، یک مفهوم عرفانی است. زهد به معنای بی رغبتی به مال دنیا و به تعبیر دقیق تر، به معنای اسیر مال نشدن و دل نبستن به مال و سایر مظاهر دنیاست. این غیر از زهد به معنای کم مصرف کردن است؛ چون ممکن است شخصی دارای سرمایه و ثروت انباشته ای باشد، اما دل به آن نبندد. به این معنا او زاهد است؛ البته چنین زهدی در شرایط خاصی خود را نشان می دهد؛ مثلاً اگر لازم شد کسی به جهاد برود این جا مشخص می شود که آیا تعلق خاطر به مال و زندگی، مانع رفتن او به جهاد می شود یا نه؛ یا در جایی بخواهد حرف حقی بزند که به موجب آن بخشی از ثروت یا مقام خود را از دست می دهد، این جا اگر حرف حق را زد انسان زاهد و آزاده ای خواهد بود. این زهد به معنای دست یافتن به درجات بالای کمال است و طبعاً انسان برای رسیدن به این مقام باید خود را تمرین دهد و نباید برای تمرین دادن به هر مقدار که می تواند خود را به نعمت های دنیوی متنعم کند، بلکه باید نفس خود را مهار کند. وقتی از حضرت علی (علیه السلام) سؤال شد که شما با این مقام و جلال و مال، چرا چنین پیراهنی پوشیده اید؟ حضرت فرمودند: (هذه نفسی أروّضها بالتقوی)، این نفس من است که من آن را به تقوی تمرین می دهم؛ یعنی با این کار، خودم را تربیت می کنم. انسان نیاز به تربیت خود دارد و دست یافتن به مقام زاهدان، نیازمند به چنین تمرینی است. این تمرین، مستلزم این است که انسان داوطلبانه پاره ای از محرومیت ها را بپذیرد. طبعاً چنین مسئله ای به عنوان یک مسئله ی عرفانی و اخلاقی مورد توجه است. مکلف به این تکلیف، انسان کمال خواهی است که باید خودش را در چارچوب شرع ریاضت دهد، تا به زهد عملی برسد؛ علاوه بر این، این زهد عملی، در شرایط دیگری نیز لازم است؛ مثلاً در جامعه ای که اکثر افراد آن فقیرند، مؤمن ثروتمند نمی تواند بدون دغدغه ی خاطر، به تنعم ناشی از ثروت خود مشغول شود و چشم از وضع مردم فقیر فرو بندد و لذا یک مسئله ی اخلاقی او را وادار می کند تا بخشی از نعمت خود را بین دیگران توزیع و تا حدی خودش را محروم کند.

هم چنین وقتی انسان در یک مقام حکومتی و اداره ی عمومی قرار گیرد، لازم است که خودش را از پاره ای نعمت ها و لذت ها محروم کند؛ چون مورد توجه عامه ی مردم، به خصوص فقرا و محرومین قرار دارد؛ و اگر او در نعمت به سر برد، دیگران در حسرت به سر خواهند برد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وقتی از جانب علاء بن زیاد حارثی دعوت شدند که خانه ی او را با قدم خودشان متبرک کنند و سر سفره ی او نشستند، او پرسید نظرتان نسبت به این خانه چیست؟ حضرت فرمودند: تو در آخرت به این خانه بیش تر احتیاج داری؛ مگر این که در این خانه از فقرا دست گیری و اطعام کنی. او که لطفی از علی (علیه السلام) مشاهده کرد، عرض کرد: برادرم عاصم بن زیاد، خانه را ترک و زندگی را رها کرده، سر به بیابان گذاشته، لباس پشمینه پوشیده و از خورد و خوراک به اندکی بسنده کرده است. حضرت فرمود: خبر

کنید بیاید. او را به محضر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آوردند. حضرت با عتاب به او گفت: (یا عُدَىّ نَفْسَه) (عُدَىّ تصغیر عَدُوّ است); ای دشمن حقیر خود! آیا تو تصوّر می کنی خداوند این نعمت ها را آفریده و نخواسته تو از آنها بهره بگیری؟ (أَمَّا رَحِمَتُ أَهْلِكَ وَوَلَدِكَ) آیا به خانواده و فرزندان رحمت نمی کنی؟ چرا زندگی ات را رها کرده ای؟ او عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! شما مرا نهی می کنی; در حالی که (أَنْتَ فِي خُشُونَةٍ مَلْبَسِكَ وَجُسُوبَةٍ مَا كَلِمَتِكَ); خودت با لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر میبری! حضرت فرمودند: (وَيَحْكُ أَئِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ); وای بر تو! من مثل تو نیستم. (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْحَقِّ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدَّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ) [13]; من امیرالمؤمنین هستم. خداوند از ائمه ی حق و عدل عهد گرفته است که بر خود سخت گیرند و هم چون فقرا و طبقه ی ضعیف مردم باشند; یعنی این زهد مال تو نیست، بلکه مخصوص رهبران است; البته برای رسیدن به مقامات والای انسانی و عرفانی، این زهد لازم است، ولی نه همیشه و همه جا.

در اسلام اصل بر استفاده از نعمت ها و لذت هاست و در این مورد آیات فراوانی داریم.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ) [14]

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) [15]

چنین آیاتی، نشان دهنده ی این است که خداوند مؤمنین را به بهره گیری از نعمت ها تشویق می کند; هم چنین در روایات است که امام صادق (علیه السلام) گندم مورد نیاز سالانه ی خانواده را، به هنگام به دست آمدن محصول می خریدند و انبار می کردند و می فرمودند:

(النَّفْسُ إِذَا أَحْرَزَتْ قُوَّتَهَا اسْتَقَرَّتْ); وقتی که انسان قوت و معاش خود را به دست می آورد، دلش آرامش پیدا می کند.

در سالی که قحطی شد، آن حضرت به غلام خود فرمودند: چه مقدار طعام (گندم) داریم؟ عرض کرد: ما شاء الله، این قدر داریم که تا آخر سال بخوریم، و حال آن که در شهر قحطی شده بود. حضرت فرمود: همه ی آن را در بازار بفروش. آن غلام بسیار تعجب کرد. عرض کرد: چنین گندمی در بازار یافت نمی شود; گندم از نوع مرغوب است. حضرت فرمودند: همین که گفتیم; بپر در بازار بفروش و با مردم، روزانه خرید کن، خوراک ما را نصفی گندم و نصفی جو قرار بده و این ها را با هم مخلوط کن.

(فَإِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ جَيْدًا وَيَأْكُلَ النَّاسُ رَدِيًّا) [16] ما دوست نمی داریم که ما گندم خوب و مردم گندم پست بخورند.

و در جایی دیگر فرمودند:

(أَتَى لَمِينَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَا لَأ...) [17] من یکی از ثروتمندترین اهل شهر هستم...

لباسی که حضرت (علیه السلام) می پوشیدند، مثل لباس عامه ی مردم نبود. وقتی که سفیان ثوری حضرت را در حال طواف مشاهده کرد، چنین توصیف نمود: (کان علیه ثياباً رفاقاً، بیاضاً); جامه ای بر تن حضرت بود، نازک و سفید. من اعتراض کردم که یابن رسول الله! جد شما چنین لباسی نمی پوشید. حضرت فرمود: عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نظر فقر و فاقه ی عمومی، با عصر ما از نظر ثروت عمومی قابل تطبیق نیست. آن عصر، عصر فقر بود، ولی این عصر، عصر رفاه است. من مطابق با وضع زمان و مطابق با انتظارات مردم لباس پوشیدم. سپس حضرت لباس زیرشان را نشان دادند که برای ریاضت خشن، و لباس رو برای چشم مردم نرم بود; در حالی که لباس روی سفیان زاهدنما، جهت فریب مردم، خشن، ولی لباس زیرش نرم و مناسب با بدن بود.

پس ائمه (علیهم السلام) به عنوان زهد، از تنعم چشم نپوشیده اند. گرچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مظهر زهد به معنای معنوی و عرفانی و عملی بود، آن هم در شرایطی که یا اکثر مردم در فقر می زیسته اند و یا خواص از بیت المال مسلمین سوء استفاده می کردند ولی بنابر مقتضیات زمان و وضع زندگی هر عصری ائمه از نعمت ها استفاده می نمودند; چنان که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

(فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَاحَقَّ أَهْلِهَا بِهَا أُبْرَارُهَا لَا فُجَّارُهَا وَ مُؤْمِنُوهَا لَا مُنَافِقُوهَا وَ مُسْلِمُوهَا لَا كَفَّارُهَا); [18] اگر دنیا اقبال کرد، کسانی که سزاوارترند، مؤمنین و خوبان و مسلمین اند، نه کفار و فاسقین و منافقین.

هم چنین قرآن کریم می فرماید:

(كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءَهُ وَ هُوَآءَهُ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا); [19] هر یک از این دو گروه (مؤمنان و کافران) از عطای خداوند کمک و بهره می دهیم، و عطای پروردگارت، هرگز از کسی منع نشده است.

به نظر ما، همیشه زهد به معنای کم تر مصرف کردن نیست. شهید مطهری (ره) درباره ی زهد می فرماید:

«زهد برداشت کم، همراه با کار بیش تر برای نفع مردم است; یعنی در واقع زهد به معنای کم کاری نیست، بلکه به معنای کم تر بودن مؤونه و هزینه و در عین حال، فراوان تر بودن معونه و کمک انسان به جامعه است. آن چه که با توسعه ناسازگاری دارد، کم کار کردن است». [20]

ماکس وبر در مورد توسعه ی سرمایه داری می گوید:

آن خصیصه ای که باعث انباشته شدن سرمایه و توسعه ی اقتصادی در آن عصر شد، روحیه ی زهد بود; یعنی کارفرمایان و سرمایه داران بسیار کار می کردند و بخش کوچکی از محصول کارشان را مصرف، و بقیه را پس انداز و سرمایه گذاری می کردند. سرمایه دار زندگی مرقه و اشرافی ندارد. اصلاً روحیه ی اشراف فنودالی با روحیه ی بورژوازی سرمایه دار، در دو

نقطه ی مقابل قرار دارد؛ چون اشراف فنودال، کم کار و تجملاتی اند ولی سرمایه داران صنعتی پرکارند و زندگی ساده دارند. امروز در ژاپن زندگی صاحبان بزرگ ترین کارخانجات، ساده، ولی ثروت آنها بسیار بزرگ است؛ بنابراین، زهد با توسعه ناسازگاری ندارد، بلکه پیش نیاز توسعه است. پس برای رسیدن به توسعه باید کم تر مصرف و بیش تر پس انداز کرد تا سرمایه گذاری صورت گیرد؛ زیرا سرمایه گذاری موتور توسعه است. اسلام متناسب با شرایط، هم تشویق به مصرف - آن جایی که وضعیت اقتصاد عمومی خوب است - و هم تشویق به زهد عملی (مصرف کم تر) می کند - آن جایی که وضعیت اقتصادی عمومی ناپهناجاری است - چنین زهدی لازمه ی توسعه است، نه مخالف آن؛ بلی، اگر زهد به معنای کم کار کردن و یا کار نکردن باشد، با توسعه سازگار نیست.

توسعه یک وسیله است یا هدف؟

در تفکر دینی ما، دنیا هدف و مکان همیشگی انسان نمی باشد. بلکه الدنيا قنطرة الاخرة؛ دنیا پلی است برای دست یافتن به آخرت. تنعم انسان

در دنیا، به عنوان رفع نیاز، برای رسیدن به کمال (تقرب به سوی خداوند) و ارتقا در مراتب انسانی است؛ بنابراین، توسعه هدف نیست، بلکه تأمین کننده ی وسایل برای زندگی بهتر است.

آیا بین ارزش های اخلاقی و توسعه ی همراه با تکنولوژی پیش رفته و مدرن لزوماً ناسازگاری وجود دارد؟

اگر توسعه با روی کرد مادی صرف باشد و انسان نسبت به آن، حالت انقیاد و تسلیم داشته باشد، طبعاً بین توسعه و مسائل اخلاقی ناسازگاری وجود خواهد داشت. بعضی قایل اند که توسعه دارای لوازمی است که از جمله ی آنها رها کردن اخلاق است. در دیدگاه تفکر اقتصادی لیبرال، اخلاق با توسعه سازگاری ندارد؛ به عبارت دیگر می گویند: اگر مسائل اخلاقی دنبال شود، مثلاً حرص، طمع، فزون طلبی و... بد و نیز ترحم، قناعت، زهد و... خوب تلقی شود، منجر به عدم توسعه خواهد شد.

ما معتقدیم توسعه ی با روی کرد تاریخی، که صرفاً توسعه ی مادی باشد، با اخلاقیات نمی سازد؛ اما توسعه با روی کرد اسلام و حتی با روی کردی انسانی، که در دو دهه ی اخیر، متفکران توسعه ی اقتصادی به آن روی آورده اند، با اخلاقیات سازگاری دارد.

ما در روایات به واژه هایی هم چون توکل، رزق مقسوم، قضا و قدر برخورد می کنیم که طبعاً اعتقاد به این ها در مسائل اقتصادی ما مؤثر است و بنابراین بعضی از تفاسیری که از این

الفاظ می شود، با توسعه ناسازگاری دارد. لطفاً توضیح دهید که معنای صحیح واژه های توکل، رزق مقسوم و قضا و قدر چیست و با توسعه چه رابطه ای دارد؟ روشن است که توکل، به معنای کنار گذاشتن مسئولیت و تعهد، و آن را به عهده ی خداوند گذاشتن نیست، بلکه به این معناست که انسان در هر زمینه ای با مسئولیت خودش عمل کند و در عین حال به خداوند توکل نماید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مردی که با توکل به خداوند شتر خود رها کرده بود فرمودند: با توکل زانوی شتر را مهار کن! ^[21] عقال بکن و بعد توکل کن.

در فرهنگ اسلامی توکل به معنای دست روی دست گذاشتن و بی تحرک ماندن و کار را از خدا خواستن نیست؛ بلکه انجام کار باید با تدبیر و کوشش تمام صورت گیرد؛ هم چنین انسان باید بداند که او تنها نقش آفرین در محصول کار و فعالیت نیست، بلکه خداوند به آفرینش احاطه دارد و بر انسان و کار او غالب است، و اعتماد و اتکای به اوست که کار را پیش می برد. اگر انسان مؤمن و متوکل، و انسان بدون ایمان و توکل را با هم مقایسه کنیم، می بینیم انسان مؤمن، علاوه بر انجام کارهایی که یک انسان بی ایمان و بی توکل انجام می دهد تا به موفقیت دست پیدا کند، برخدا هم توکل می کند؛ یعنی تمام عوامل موفقیتی را که فرد غیر مؤمن به کار می گیرد، او نیز باید به کار گیرد، به اضافه ی امید و توکل بر خدا.

پس اولاً، بنابر واقعیت طبیعت و هستی، همه ی هستی در دست انسان نیست، بلکه او تنها بخش کوچکی از نقش آفرینی در اعمال خود را در اختیار دارد و بخش مهم تری از آن در اختیار خداوند متعال است؛ و معنای توکل این است که بدان که تو تنها نقش آفرین نیستی؛ حال آن که یک انسان غیر مؤمن چنین اعتقادی ندارد.

ثانیاً، توکل، امید را در انسان افزایش می دهد. انسان بدون توکل، احیاناً اگر کاری را انجام بدهد، با یأس همراه است و طبعاً همه ی تدبیر خود را به کار نمی گیرد؛ اما انسان متوکل، کارهایش را با امید انجام می دهد و طبعاً نقش بهتری را در کار ایفا می کند. این معنای درست توکل است.

قضا و قدر بدین معناست که شما، به عنوان یک انسان، بدانید که در آفرینش و کارهای مربوط به خود مطلق، و رها شده نیستید؛ بلکه آن کارها در چارچوبه ای از قوانین الهی، یعنی قضا و قدر و تدبیر خداوند است؛ لذا باید به او توجه نموده و از او کمک بخواهید، و احیاناً اگر ناکامی ای به وجود آمد، افسرده نشوید و فرض را بر این بگذارید که پیش بینی لازم را نموده اید و، اگر نتیجه ی مناسب حاصل نشد، به سبب عوامل خارج از اراده ی شماست. اعتقاد به قضا و قدر، نباید مانع کار و کوشش و تلاش انسان باشد. از یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) (ظاهراً ابو ایوب انصاری)، در حالی که قصد جنگ کرده بود، پرسیدند: ما چه زمانی باید به جنگ برویم؟ آیا به قضا و قدر الهی توجه نکنیم؟ او گفت: زمان

پیامبر با اعتقاد به وجود قضا و قدر الهی به جنگ می پرداختیم، و معتقد بودیم که قضا و قدر الهی، موجب کمک ما در جنگ است؛ نه مانع ما برای مقابله با دشمن. بنابراین، تفسیر درست از قضا و قدر الهی این نیست که انسان وظیفه و تکلیف خود را انجام ندهد و کار را به عهده ی حوادث بگذارد. حال با توجه به معانی درست قضا و قدر و توکل، آیا می توان گفت که با توسعه ناسازگاری دارند؟

همان طور که اشاره شد، انسان باید نقش و تدبیر خود را در کار و کوشش اقتصادی و زندگی اجتماعی ایفا کند و در این عرصه، در رفتار یک انسان مؤمن در مقایسه با غیر مؤمن و غیر معتقد به قضا و قدر، هیچ نقصانی وجود ندارد؛ بلکه یک انسان مؤمن برخلاف انسان بی ایمان، با امید و اتکا به خداوند، با داشتن پشتوانه ای قوی به کار و کوشش می پردازد. این مسئله از قرآن و تاریخ اسلام نیز استفاده می شود. خداوند در قرآن می فرماید:

(إِنَّ تَكُونُوا تَأْمُونُ فَآتِهِمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ وَ تَرَجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ)؛ [221] (این آیه بعد از احد نازل شد) اگر شما از جنگ احد، در درد و رنج و جراحید، دشمن شما هم مثل شما درد و رنج می کشند؛ اما شما امیدی از خدا دارید، که آنها ندارند.

پس یک جامعه ی ایمانی و اسلامی، جامعه ای است که برای رسیدن به اهدافش، تمام تدابیر و کار و کوشش های یک جامعه ی غیر مؤمن در آن وجود دارد؛ علاوه بر این، با امید و توکل و اتکای به خدا با شوق و رغبت و امید افزون تری به کار می پردازد؛ طبعاً اقتصاد چنین جامعه ای، توسعه یافته تر از جامعه ای است که ایمان و توکل به خداوند ندارد.

اما در مورد رزق مقسوم که قرآن می فرماید: (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)؛ [231] یا در روایات آمده که رزق و روزی شما تقسیم شده است؛ آیا رزق مقسوم، مانع تحرک انسان می شود؟ پاسخ این است که این آیات و روایات، در صدد بیان یک مسئله ی اعتقادی و اخلاقی هستند، نه یک مسئله ی اجتماعی و اقتصادی؛ یعنی انسان باید در انجام کار و کوشش، آن حد بهینه و معمول را مراعات کند، نه آن که خود را به آب و آتش بزند و خسته کند؛ در واقع اعتقاد به تقسیم روزی، مانع از حرص و طمع و زحمت اضافی می شود. در بعضی از روایات، تفسیری برای این تقسیم رزق بیان شده است. از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت است که فرمود:

(الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ)؛ [241] روزی دو گونه است: روزی ای که به دنبال انسان و در طلب انسان است؛ و روزی ای که انسان باید در طلب آن باشد.

آن روزی ای که در طلب انسان است، ناگزیر می آید و آن بخش قطعی روزی است؛ مثلاً قبل از این که طفل به دنیا بیاید شیر مادر برایش آماده شده است. او طلب نکرده، بلکه شیر مادر در طلب او بود؛ هم چنین در همه ی دنیا و در تجربه ی زندگی انسان ها بسیار رخ داده است که مردم در حالی که در طلب چیزی نبوده اند، به آن دست یافته اند. این یک بخش

از روزی است و بخش دیگر، آن است که انسان باید در طلبش باشد؛ بنابراین، این روایت بیان می‌کند، با این که روزی انسان تقسیم شده است، ولی دست یافتن به بخشی از آن منوط به کار و تلاش است. بعد در ادامه ی روایت می‌فرماید: این را از راه حلال دنبال کن؛ اگر از راه حرام هم دنبال کنی، به همان نتیجه می‌رسی، ولی عقاب هم وجود دارد.

آیا اعتقاد به قوانین ثابت اسلام، مانع هماهنگی مقتضیات زمان و رسیدن به پیش رفت های مادی و حرکت متری نیست؟

این بحث را شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان آورده است. وقتی که صحبت از قوانین اسلام می‌شود، بعضی ها تصور می‌کنند که برای همه ی ابعاد زندگی ما به صورت ریز و مورد به مورد، قانون ثابت و لایتغیر از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وضع شده است. باید بگوییم که بخش مهمی از زندگی فردی و اجتماعی انسان ها به طبیعت آنها برمی‌گردد. فطرت انسان ها علاوه بر این که بین همه ی آنان مشترک است، از ثبات نیز برخوردار است؛ از این جهت نیازمند قوانین ثابت هستیم و این قوانین ثابت را اسلام معین کرده است. در بخش عبادات، انسان هزار سال قبل نیازمند عبادت بود؛ انسان امروز هم نیازمند عبادت است؛ لذا قوانین الهی مربوط به عبادت، از ثبات برخوردار است؛ گر چه در دستور و احکام الهی، در مورد عبادات هم متناسب با شرایط انسان، تغییر و تحول هایی بوجود می‌آید؛ مثلاً کسی که در شهر خودش زندگی می‌کند، نمازش تمام است؛ اگر به سفر رفت، نمازش قصر می‌شود؛ اگر در حال ترس از دشمن یا دزد و... بود، نماز او متفاوت است؛ نماز کسی که استقرار و ثبات نفس دارد، با نماز انسان در حال غرق متفاوت است؛ اگر وضو برای کسی ضرر داشته باشد، باید تیمم بگیرد؛ و... پس این طور نیست که احکام متغیری برای تطبیق با شرایط متغیر انسان در نظر گرفته نشده باشد.

در غیر عبادات هم در عین این که احکام ثابتی وجود دارند، باب اجتهاد هم باز است که اگر نیازها و شرایط تازه ای پدید آمد، مجتهد بتواند با استنباط خود حکم آن را تشخیص دهد. خوش بختانه فقهای ما در طول تاریخ همواره به سؤالات نو و نیازهای تازه ی مؤمنین و مسلمین پاسخ داده اند و این نشان می‌دهد که در عین حالی که قوانین اسلامی از ثبات برخوردارند، از قابلیت انطباق با شرایط زمان و مکان هم برخوردارند و مقتضیات زمان در استنباط فقها رعایت می‌شود.

پس پویایی احکام فقهی و احکام دین و قوانین اسلامی محفوظ است. ما می‌بینیم نهادهای جدیدی پدید می‌آید و فقهای ما به این نهادها پاسخ می‌دهند؛ مثلاً بیمه و یا بانک ها، پول های اعتباری، مبادلات پولی و ارزی و مانند آنها به وجود آمده اند و قبلاً نبوده اند. فقهای ما با استفاده از همان قوانین ثابت، پاسخ این نیازهای متغیر و متحول را داده اند.

خلاصه این که: آن چه از ناحیه ی شرع مقدس به عنوان ثابت رسیده است، اصول است و تطبیق این اصول بر فروع، و رد فروع بر اصول که امری متغیر و متحول است، توسط فقیه جامع الشرایط انجام می گیرد. توسعه هر مقدار که نیاز به طرح مسائل جدید داشته باشد، باز هم در قوانین اسلام ظرفیتی وجود دارد که بتواند خود را با نیازهای جامعه تطبیق دهد. البته باید توجه نمود که مبدا تصور شود پویایی فقه بدان معناست که فقیه آن چه را که در شرایط نامناسب اقتصادی غرب، از نظریات و نهادها و روابط شکل گرفته است تجویز کند و اصل را بر درستی آن رفتارها و نهادها و روابط گذارد و دیدگاه های فقهی خود را با آنها تطبیق نماید، بلکه به این معناست که بتواند تجربه های جدیدی را که در مقابل او قرار می گیرد، با اصول و مبانی معرفتی دینی و فقهی تطبیق بدهد. آنهایی را که سازگارند بپذیرد و برای آنهایی که سازگار نیستند راه هایی برای سازگار کردنشان با اصول معرفت دینی جست و جو کند.

بنابراین، پویایی احکام و قوانین فقهی، در عین وجود ثبات، در اصول و روش ها مطرح و دارای نتایج مثبت است. یک نظام حکومتی بر اساس قوانین اسلامی، با تجربه ی بیست و دو ساله در کشور ما وجود دارد که با بن بست‌های از مقررات و احکام فقهی مواجه نبوده است.

[1]. سوره ی هود، آیه ی ۶۱.

[2]. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۹۳، باب ۳.

[3]. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۱.

[4]. سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶.

[5]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷، باب استحباب العمل بالید.

[6]. کافی، ج ۵، ص ۷۴.

- [7]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۸.
- [8]. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.
- [9]. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.
- [10]. قریب به این مضمون در کافی، ج ۵، ص ۷۵ آمده است.
- [11]. کافی، ج ۵، ص ۶۴۸.
- [12]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱، باب ۲۵.
- [13]. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۱۵.
- [14]. سوره ی مائده، آیه ی ۸۷.
- [15]. سوره اعراف، آیه ی ۳۲.
- [16]. اصول کافی، ج ۵، ص ۱۶۶.
- [17]. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴.
- [18]. اصول الکافی، ج ۵، ص ۶۵.
- [19]. سوره ی اسراء، آیه ی ۲۰.
- [20]. برای مطالعه ی بیش تر، ر. ک: سیری در نهج البلاغه، ص ۲۴۷.
- [21]. عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۷۵.
- [22]. سوره ی نساء، آیه ی ۱۰۴.
- [23]. سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲.
- [24]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۰.

یکی از نهادهای مورد نیاز در توسعه، بانک است و به خاطر وجود بهره، با اسلام سازگاری ندارد. آیا عدم پذیرش بانک، ضد توسعه است؟! در نهاد بانک داری متعارف، گرفتن و دادن بهره وجود دارد؛ طبعاً این نهاد با این خصوصیت، با مبانی فقهی ما سازگاری ندارد. بعضی ها قایل اند فقها باید نرخ بهره را به نحوی بپذیرند و دیدگاه های خود را با وجود یک واقعیت مسلم اقتصادی توسعه غرب تطبیق دهند. در پاسخ به آنها می گوییم: اولاً، فقها مبانی فقهی مسلمی دارند که باید از آن تبعیت کنند. نهاد بانک را به عنوان مؤسسه ی جمع آوری پول ها و تخصیص اعتبارات می پذیرند؛ اما ساز و کار این بانک ها باید تغییر یابد و طبعاً این تغییرات باید با قوانین و احکام اسلامی متناسب باشد، نه با قوانین غرب؛ به علاوه مطالعات اقتصاددانان نشان می دهد که نرخ بهره باعث بیماری های اقتصادی در غرب و موجب شکاف بین بازار کالا و بازار پول و بین طبقات اقتصادی و ایجاد طبقات فقیر و غنی و نیز عامل مهم تورم و عامل عدم تخصیص بهینه ی امکانات شده است؛ اکنون باید پرسید چرا ما باید آن چه را که در غرب تجربه کرده اند و به مشکلاتش واقف شده اند، به عنوان اصل مسلم و ضروری بپذیریم و بگوییم که فقه باید با آن سازگار شود؟! [1]

وظیفه ی بانک در اقتصاد غرب چیست و آیا آن وظیفه در بانک داری اسلامی قابل اجراست؟ آیا تفاوت بانک داری ربوی و غیر ربوی تفاوت ماهوی است یا صوری؟ وظیفه ی مهم بانک در اقتصاد غرب، جذب نقدینگی و اعطای تسهیلات و تخصیص آن است. از این جهت، بین بانک داری ربوی و غیر ربوی فرقی نیست. بانک داری بدون ربا نیز باید این وظیفه را به خوبی انجام دهد که در این صورت یکی از عوامل توسعه ی اقتصادی، وجود بانک است؛ چون پول های خرد غیر قابل استفاده را از میان مردم جمع کرده، به کارفرمایان سرمایه دار می دهد تا با استفاده از آنها فعالیت های اقتصادی خود را انجام دهند؛ بنابراین در اقتصاد امروز اصل وجود بانک ضروری است. ماهیت بانک داری ربوی، گرفتن و دادن وام با نرخ بهره است؛ یعنی بانک در سیستم ربوی با گرفتن پس انداز و سپرده از مردم به آنها بهره می پردازد و به متقاضیان پول، پول مورد نیازشان را می دهد و از آن با نرخ بالاتری بهره می گیرد. از مابه التفاوت نرخ که به سپرده گذاران می دهد و از متقاضیان می گیرد، هزینه ها و امکانات گسترش خود را تأمین می کند. مردم با اعتماد به بانک هم پولشان را حفظ می کنند و هم بهره ی آن را می گیرند و در مقابل، بانک نیز به کسانی اعتماد می کند که بتوانند اصل و فرع پول را به بانک برگردانند، در حالی که ساز و کار یا ماهیت بانک داری بدون ربا، به کلی با این ساز و کار متفاوت است؛ و لذا تفاوت آنها صوری نیست، بلکه ماهوی است.

بانک داری اسلامی، با مشارکت سپرده گذاران، در فعالیت هایی که توسط بانک، تأمین مالی می شود شرکت می کند؛ یعنی سپرده گذاران، در فعالیت های اقتصادی شریک می شوند تا کارفرمایان اقتصادی، با گرفتن تسهیلات از بانک، آن فعالیت های اقتصادی را سامان دهند. در این جاسپرده گذاران بانک، دغدغه ی خاطر دارند که بانک چگونه این وجوه را مورد بهره برداری قرار می دهد. بانک نیز دغدغه ی خاطر دارد که استفاده کننده از تسهیلات در چه زمینه هایی این پول را به کار می گیرد که سود بیش تری به بانک بدهد.

در بانک داری بدون ربا، بانک موظف است به عنوان وکیل سپرده گذاران، وجوه آنها را در زمینه هایی سرمایه گذاری کند که سودآوری بیش تری دارد؛ لکن سود مشخص و از پیش قطعی شده ای برای این وجوه در نظر گرفته نمی شود؛ بنابراین، بانک داری اسلامی، بانک داری مشارکتی است؛ و بانک داری ربوی، بانک داری بدون مشارکت. این مشارکت در صورتی صحیح است که مشارکت در سود و زیان باشد؛ یعنی سپرده گذاران هم چنان که انتظار سود دارند، احتمال زیان را هم بدهند؛ گرچه وقتی وجوه بسیار متفرق و گسترده ی افراد به بانک رسید و بانک این وجوه را به بنگاه ها، شرکت ها و اشخاص حقیقی و حقوقی فراوان داد، ضریب احتمال ریسک کاهش پیدا می کند، بلکه احتمال زیان، صفر می شود؛ زیرا همواره همه ی سرمایه گذارها زیان نمی کنند، و اگر بخشی از آنها ضرر کنند، بخش دیگر با سود خود این ضرر را جبران می کنند؛ بنابراین، سپرده گذاران همواره سود کرده و بانک همواره از حق وکالت خود استفاده می کند و در صدی را به عنوان حق وکالت از سود حاصله اخذ می کند و لذا زیان نخواهد دید.

در نظام اسلامی، بانک وظایف دیگری (مثل وام قرض الحسنه) هم دارد؛ در حالی که در نظام وکالتی بانکی یک چنین چیزی نیست؛ یعنی بانک به عنوان وکیل حق ندارد پول ما را به صورت قرض الحسنه بدهد؛ چون درآمدی نخواهد داشت و باعث می شود سودی به سپرده گذار نرسد، ناچار باید فقط به سرمایه گذاری که در آمدزا است بپردازد. آن وقت کارها و وظایفی که واقعاً در نظام اسلامی به عهده ی بانک است تحقق نمی پذیرد؛ خلاصه بانک داری بدون ربا را می توان عین بانک داری اسلامی بدانیم یا نه؟

اگر بانک داری بدون ربا با صبغه ی اسلامی تعریف کنیم، باید علاوه بر جذب نقدینگی وظایف دیگری را بر آن بیفزاییم؛ جذب سرمایه هایی که به دنبال سود نیستند بر عهده ی بانک است و در مقابل، می توان تأمین نیازمندی های مالی که باید بدون انتظار سود برای نیازهای ضروری مردم نیازمند انجام گیرد را بر عهده ی بانک نهاد؛ طبعاً بانک داری اسلامی باید نیاز متقاضیان تسهیلات را تأمین نماید و اولویت مالی را در اعطای تسهیلات به کسانی بدهد که توان کار بیش تری دارند، ولی از منابع لازم مالی برخوردار نیستند، نه به کسانی که از نظر مالی قدرت و توانایی لازم را دارند، و قصد توسعه ی بیش تر بنگاه خود را دارند؛

هم چنان که نظام اسلامی، باید دغدغه‌ی عدالت در توزیع ثروت، و بانک اسلامی دغدغه‌ی عدالت در توزیع اعتبارات را داشته باشد. یکی از وظایف نظام بانک داری اسلامی، رفع نیازمندی‌های ضروری متقاضیان، بدون چشم داشت سود و بهره است.

گروهی از پس انداز کنندگان قرض الحسنه برای حفظ پول خود در بانک پس انداز کرده اند و انتظار سود هم ندارند و طبق قانون بانک داری سودی به آنها تعلق نمی‌گیرد و فقط جوایزی به آنها تعلق می‌گیرد. پس انتظار داریم همان مقدار وجوهی که مردم به عنوان حساب‌های پس انداز و جاری در بانک‌ها می‌گذارند، بانک همان وجوه را بدون چشم داشت سود به صورت قرض الحسنه در اختیار نیازمندان قرار دهد و به نظر می‌رسد که کافی است. بر اساس اطلاعات و آمار، مجموعه‌ی سهم پس انداز قرض الحسنه و جاری مردم در بانک، حدود سی و پنج درصد است و بقیه سپرده‌ی سرمایه‌گذاری است. صاحبان این وجوه انتظار سود ندارند و اگر بانک این وجوه را به صورت قرض الحسنه در اختیار نیازمندان قرار دهد، بخش مهمی از مشکلات نیازمندان برطرف می‌شود، بدون این که در وجوه سپرده‌های سرمایه‌گذاری تصرفی صورت گیرد.

در بانک داری اسلامی، تخصیص منابع پولی با چه اهرم‌ها و ابزارهایی صورت می‌گیرد؟ آیا این ابزارها پاسخ‌گوی تمام متقاضیان می‌باشد؟

در قانون بانک داری بدون ربا، اهرم‌ها و ابزارهایی که برای جذب نقدینگی و دادن تسهیلات و تخصیص منابع پولی استفاده می‌شود، دو گونه‌اند: یکی مرابحه، دیگری مشارکت. در سیستم مرابحه، بانک، به عنوان قرض پول به متقاضی تسهیلات نمی‌دهد، بلکه فرض بر این است که آن چه را متقاضی به آن نیاز دارد، به صورت نقد برای او خریداری می‌کند و پس از افزودن سود معین، به صورت اقساط به او می‌فروشد؛ یعنی درصدی از پیش تعیین شده بر قیمت خرید می‌افزاید؛ مثلاً یک کارخانه دار به بانک مراجعه می‌کند و می‌گوید: من قصد خرید مواد خام را دارم. بانک مواد خام را مطابق با تقاضای او خریداری می‌کند (مثلاً صد میلیون تومان) و با افزودن سود مورد نظر برای فروش، به صورت قسطی به او می‌فروشد (مثلاً صد و بیست میلیون تومان). ساز و کار دیگر به صورت مشارکت است. بدین صورت که بانک، سرمایه‌های سپرده‌گذاران خود را به نحو شرکت در اختیار متقاضیان قرار می‌دهد و با سرمایه‌های کارفرمایان اقتصادی شریک می‌شود؛ یعنی کارفرمای اقتصادی، منابع مالی اختصاصی دارد که متعلق به خود اوست. منابع مالی مشارکتی را هم از بانک دریافت می‌کند و مجموع منابع را به صورت مشارکت، سرمایه‌گذاری می‌کند و هزینه‌های آن را کسر می‌کند و سود خالص باقی مانده را به بانک اعلام می‌کند. بر اساس توافقی که قبلاً بین بانک و بنگاه اقتصادی شریک صورت گرفته است، این سود تقسیم می‌شود. اگر تقسیم سود بر اساس مقدار سرمایه باشد، مثلاً اگر پنجاه درصد سرمایه خاص شرکت بوده و پنجاه درصد

سرمایه از ناحیه ی بانک تأمین شده باشد، سود هم بین بانک و کارفرمای اقتصادی به همین نسبت تقسیم می شود. بانک بخشی از سود به دست آمده را به عنوان حق وکالت بر می دارد، و باقی مانده ی سود را بین سپرده هایی که مردم در بانک گذارده اند تقسیم می کند. این دو ساز و کار (مراجعه و مشارکت) طبعاً با ساز و کار بانک های ربوی متفاوت است. ظاهراً هر گونه نیاز مردم به منافع مالی بانک با استفاده از ابزارهای یاد شده قابل تأمین است.

به نظر می رسد نکته ای که در جذب سرمایه برای بانک مورد غفلت قرار گرفته، مسئله ی ثواب اخروی قرض الحسنه است و در نظام جدید بانکی، این تفکر از بین رفته است و صرفاً روی جوایز و درصد سود تبلیغ می کنند؛ در حالی که این مسئله می تواند در جذب سرمایه ی افرادی که به سرمایه یا سود آن نیاز ندارند و یا سرمایه شان در حدی نیست که سودش چندان مهم باشد نقش داشته باشد. نظر خود را در این مورد بیان فرمایید.

این یکی از روش های نابه هنجار و نادرستی است که در سیستم بانکی جمهوری اسلامی به اجرا در آمده است. نه این که در هر بانک داری اسلامی، برای جذب وجوه پس انداز و قرض الحسنه، چنین ساز و کار و روشی را به کار گرفته باشند. طبعاً این روش انگیزه های مادی را فعال و تحریک می کند، اگر نگوییم در پاره ای از این موارد به روش هایی می رسد که عملاً کار را ربوی می کند، یا در آنها شبهه ی ربا پیش می آید؛ حداقل در این جا انگیزه ی معنوی از بین رفته، و انگیزه ی دست یافتن به جوایز و پاداش ها افزایش یافته است. نباید مشارکت دادن وجوه پس انداز در قرعه کشی، برای صاحبان پس انداز به صورت حق در بیاید؛ چون اگر چنین شود ربوی و حرام می شود. پاره ای از روش های به کار گرفته شده، چنین نتیجه ای را به بار می آورد؛ مثلاً گفته می شود که اگر مقدار وجوه پس انداز شما افزایش یابد برای هر سهمی در قرعه کشی، یک حق قائل می شویم، طبعاً نتیجه ی آن ربوی است؛ لذا انگیزه های معنوی قرض الحسنه از بین می رود.

لذا به نظر می رسد نیازی نیست که برای پس انداز مردم تکیه ی زیادی بر انگیزه های مادی شود؛ و اگر بر انگیزه های معنوی تکیه شود و نشان داده شود که وجوه پس انداز آنها به صورت قرضی در اختیار نیازمندان قرار می گیرد و نیز آثار و نتایج آن به تصویر و آمار و اطلاعات در اختیار پس اندازکنندگان قرار گیرد، هم فطرت پاک و هم تدبیر اکثریت مردم موجب می شود که نه تنها حساب های پس انداز از نظر رقم کاهش پیدا نکند، بلکه افزایش نیز بیابد. بسیاری از مردم با حفظ وجوه مالی خودشان در صدد حل مشکلات مادی نیازمندان هستند؛ و چنین روشی توسط بانک حاصل می شود؛ چون مردم با اعتماد به بانک وجوه پس انداز خود را (با علم به قطعی بودن برگشت آن وجوه) در اختیار بانک قرار می دهند تا برای رفع نیاز نیازمندان به کار گرفته شود و وقتی به این نتیجه برسند، پس انداز خود را افزایش می دهند و نیز کسانی که اقدام به پس انداز نکرده اند ترغیب می شوند. بانک نیز

برای کاهش هزینه های خود می تواند از وجود صندوق های قرض الحسنه استفاده کند و تبرعاً وجوه را در اختیار مردم قرار دهد و از آنها کارمزد نیز دریافت نکند. بدین وسیله می تواند راه کار عملی استفاده ی بهتر از وجوه برای نیاز نیازمندان را داشته باشد. صندوق های قرض الحسنه انگیزه لازم و راهکار تجربه شده ای را برای شناسایی نیازمندان دارند، تنها مشکل آنها، کمبود منابع مالی برای تأمین نیاز نیازمندان است؛ و لذا اگر بانک ها وجوه پس انداز را در اختیار نیازمندان قرار دهند، مشکلات خانواده های نیازمند، مانند هزینه ی درمان بیماری ها، عروسی ها، تحصیل دانش جویان و مانند آن، بدون پرداخت بهره و کارمزد، حل خواهد شد.

تجربه ی عملی بانک داری بدون ربا در ایران و در سایر کشورها چگونه است؟ آیا در مراکز دیگری از کشورهای اسلامی بانک داری بدون ربا داریم؟ تفاوت در چیست؟ تجربه ی بانک داری بدون ربا در کشور ما، از نقطه ی نسبتاً خوبی شروع شد؛ ولی به تدریج راه خود را کج کرد. در سال ۱۳۶۳ که بانک داری بدون ربا در کشور ما با پیاده شدن قانون بانک داری بدون ربا به اجرا در آمد، بانک ها روش هایی را که در قانون پیش بینی شده بود، تا حدود زیادی عمل می کردند و به آن ملتزم بودند؛ گر چه نواقصی وجود داشت و گاهی توجیه و آموزش کافی صورت نگرفته بود، ولی به دلایلی این عمل کرد بانک ها به تدریج به سوی یک عمل کرد صوری متمایل شد و در نتیجه، روح آن قانون کنار گذاشته شد و فقط ظواهر و عناوینی از آن حفظ شد. در سال ۱۳۷۰ کنفرانس اندیشه ی اسلامی در الجزایر، با حضور صاحب نظران کشورهای اسلامی برگزار گردید. موضوع کنفرانس، توسعه ی اقتصادی اسلامی، و بخش مهمی از مباحث نشست مربوط به بانک داری اسلامی بود. یکی از صاحب نظران به نام دکتر رفیق یونس المصری در حاشیه ی کنفرانس از من پرسید: «شما که بانک داری بدون ربا را پیاده کرده اید، چگونه عمل کردید؟ ما در بانک های اسلامی در کشورهای دیگر مشکلاتی داریم؛ گاهی صورت ظاهر را اسلامی کرده ایم، ولی مغزو محتوای کار اسلامی نیست. آیا شما هم همین رویه را دنبال کردید یا به صورت واقعی، ساز و کار شما منطبق با شریعت است؟» من در آن جا پاسخی به ایشان دادم که توضیح آن را ضروری نمی بینم؛ ولی باید توجه نمود که یک چنین مشکلی در بانک داری کشورهای اسلامی دیگر نیز، کم و بیش مشاهده می شود؛ البته مواردی وجود دارد که ساز و کارهای به کار گرفته ی آنها دقیقاً منطبق بر قوانین اسلامی و بلکه سخت گیرانه تر از آن چیزی است که در قانون بانک داری بدون ربا مد نظر ماست. یکی از دانش جویان کارشناسی ارشد در رساله ی خود تحقیقی در مقایسه ی بین بانک داری بدون ربا در جمهوری اسلامی و بانک داری اسلامی در اردن - که یک بانک از مجموعه ی بانک های اردنی، تحت عنوان بانک اسلامی است - انجام داد. این بانک، بدون حمایت دولت و بدون حمایت مالی و اعتباری

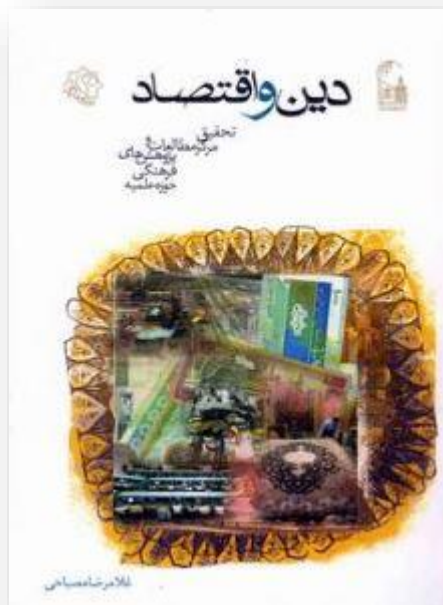
بانک مرکزی اردن کار می کند؛ چون ساز و کار بانک داری اردن ربوی است و بانک مرکزی هم بر اساس نرخ بهره کار می کند و این بانک اسلامی نیز متعهد و ملتزم است که از هیچ وجهی به صورت ربوی بهره نگیرد؛ بنابراین از کمک های بانکی مرکزی هم استفاده نمی کند. معمولاً بانک ها در طول سال با مشکلات مالی و پولی رو به رو می شوند و بلافاصله بانک مرکزی با اعطای اعتبارات با نرخ بهره به آنها کمک می کند. بانک اسلامی به خاطر این که بهره ندهد، از اعتبارات بانک مرکزی استفاده نمی کند. متقابلاً مانند همه ی بانک ها مکلف است، بخشی از وجوه خود را به عنوان ذخیره ی قانونی نزد بانک مرکزی بگذارد که در مقابل، بانک مرکزی بهره ای با نرخ در حد دو و سه درصد به بانک ها می دهد. بانک اسلامی اردن ناگزیر است سپرده ی قانونی را نزد بانک مرکزی بگذارد، ولی چون متعهد است از بهره استفاده نکند، از گرفتن بهره ی بانک مرکزی امتناع می کند. در هر حال، این بانک کاملاً مطابق با شریعت اسلامی عمل می کند، حتی سخت گیرانه تر از قانون عملیات بانکی بدون ربا.

در روش اعطای مرابحه، متقاضی مرابحه باید فرم تقاضا را پر کند و آمادگی خود را برای خرید آنچه که بانک به نام او می خرد اعلام نماید؛ به نحوی که شرط ابتدایی برای خرید آن حاصل شود. بانک در ابتدا مثلاً ماشین آلاتی را که او تقاضا کرده، به نام خود خریداری و ثبت می کند و در مواردی که امکان دارد به انبار بانک منتقل می شود؛ سپس با محاسبه ی نرخ سودی که برای این سرمایه در نظر گرفته شده و با منظور رد کردن مدت در نظر گرفته شده، سند به نام متقاضی و خریدار زده می شود و تجهیزات مورد نظر در محل مورد تقاضای خریدار یابنگاه، نصب شده، تحت نظارت بانک آغاز به کار می کند.

پس این طور نیست که متقاضی تسهیلات به بانک بگوید: من می خواهم تراکتور یا ماشین آلات کشاورزی بخرم و بانک به او بگوید: فاکتور خرید آنها را بیاور تا پولش را بدهم؛ بلکه بانک ابتدا خریداری می کند و سپس به او می فروشد. علت این کار آن است که در فقه اهل سنت، «بیع قبل القبض» (فروش قبل از تحویل کالا) جایز نیست؛ بنابراین، باید کالا پس از خرید در اختیار بانک قرار گیرد و سپس به فروش برسد؛ ولی در فقه شیعه «بیع شیء قبل القبض» کراهت دارد، (باطل نیست)؛ بنابراین، مانعی ندارد که بانک بخرد و پیش از این که کالا را دریافت کند، به مشتری بفروشد. اما شیوه ی عمل بانک داری ما بدین صورت است که با مراجعه ی متقاضی تسهیلات به بانک، کارشناس بانک فقط تقاضای فاکتور خرید کالا را می کند؛ و توجهی ندارد که فاکتور حقیقی است یا صوری. این مقایسه به ما نشان می دهد که التزام آنها به اجرای دقیق بانک داری اسلامی و غیر ربوی، بسیار بالاست؛ در حالی که این التزام عملکرد بانک داری بدون ربا در کشور ما وجود ندارد. بانک داری اسلامی پاکستان نیز خوب عمل می کند؛ البته در پاکستان سیستم مشارکت در سود و زیان رایج است؛ یعنی جوهی که به بانک رسیده است، تراز سود و زیان بانک را شکل می دهد و سودی که در

طول یک سال به دست می آید با کسر کردن سهم بانک، به وجوه سپرده اضافه می گردد؛ بنابراین، در این سیستم بانک واسطه ی مالی است. در سیستم بانک داری بدون ربا در کشور ما، بانک واسطه ی مالی نیست، غالباً بانک توجهی ندارد که چگونه متقاضی از این تسهیلات استفاده می کند و حتی در بسیاری از موارد نظارتی وجود ندارد؛ بنابراین، پول از سپرده گذاران گرفته می شود و به متقاضیان تسهیلات پرداخت می گردد. استفاده کنندگان از تسهیلات ممکن است سود بسیار زیادی ببرند، ولی به بانک برنگردانند و یا ممکن است در مواردی ضرر کنند و ناگزیر سود بانک را بپردازند. در این جا شکافی بین بازار پولی و بازار کالا و خدمات پدید می آید؛ ولی در آن سیستمی که در بانکداری اسلامی اردن و پاکستان عمل شده، چنین شکافی را میان بازار پول و کالا و خدمات نمی بینیم. اگر بازار حقیقی کالا و خدمات رونق داشته باشد، بانک هم رونق دارد، و اگر بازار حقیقی کالا و خدمات دچار رکود شود، بانک هم دچار رکود می شود. پس نمی شود در بانک رونق باشد، ولی در بازار رکود.

[1]. برای پاسخ به این سؤال و اطلاعات بیش تر در زمینه ی نقد نظرات اقتصادی غرب در باره ی نرخ بهره و آثار زیانبار نرخ بهره در اقتصاد غرب، ر.ک: توتونچیان، پول و بانک داری.



مراکز پخش:

قم: مدرسه‌ی عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم،

تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

قم: خ شهدا، ک ۱۹، پلاک ۴۵، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی

علمیه، تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷.

قم: خ آیت‌ا.. مرعشی نجفی، پاساژ قدس، شماره‌ی ۸۲، انتشارات بنی‌الزهرا (س)،

تلفن: ۷۷۳۲۷۳۰.

تهران: خ انقلاب، روبروی دبیرخانه دانشگاه، ساختمان امیرکبیر، (کتاب جیبی)،

طبقه سوم، واحد نه، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تلفن: ۶۴۹۲۶۹۳

ارائه این نسخه از کتاب تهیه شده در فضای مجازی (اینترنت) مجاز می باشد